

نخستین شیخ الاسلام قزوین، پایتخت صفویه^۱؛ تحلیلی از رساله العقد الحسینی

دوین جی. استوارت ترجمه 'محمدکاظم رحمتی

چکیده:

در تحقیقات به عمل آمده پیشین درباره صفویه، اهمیت منصب شیخ الاسلامی اصفهان در طی قرن هفدهم میلادی به عنوان بالاترین کانون مرجعیت دینی امپراتوری مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله بیان شده است که جایگاه خاص این مقام را از حدود ۹۶۳/۵۹-۱۵۵۵ می بایست در نظر گرفت؛ زمانی که شاه طهماسب، شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی (م ۹۸۴/۱۵۷۶) را به شیخ الاسلامی قزوین منصوب نمود. احتمالاً عزل ناگهانی حارثی از این منصب در حدود سال ۱۵۶۳/۹۷۰ و جایگزینی معاصر بی پروای او، سید حسین بن حسن کرکی (م ۱۰۰۱/۹۳-۹۹۲) به جای وی که برخوردار از حمایت قزلباش ها و به داشتن نظرات ضد سنی تند شناخته شده بود، در نتیجه تعارض دیدگاه ها بین این دو بوده باشد.

*

تا به حال در تحقیقات راجع به صفویه، منصب شیخ الاسلامی اصفهان به عنوان بالاترین کانون مرجعیت دینی امپراتوری صفوی از آغاز قرن هفدهم به بعد، امر شناخته شده ای بوده است.^۲ این برخلاف دوره آغازین صفویه است. آن گونه که محققان بدان رسیده اند که صدر، صدر اعظم موقوفات و امور دینی و معمولاً فردی از سادات ایرانی، مقام بانفوذتری بوده است. سیوری در تحقیق خود در مورد مناصب اصلی دوره صفویه حتی اشاره ای به منصب شیخ الاسلامی در دوره حکومت شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷/۲۴-۱۵۰۱) و شاه

طهماسب (۹۸۴-۹۳۰/۷۶-۱۵۲۴) نکرده است.^۳ علی رغم این واقعیت که در منابع چنین مناصبی در دوره حکومت آن دو در مراکز استان هایی چون هرات، مشهد، اردبیل و شیراز یاد شده است.^۴

۱. این مقاله ترجمه ای است از:

Devin. J. Stewart, *First Shaykh al-Islam of The safavid capital Qazvin*, Journal of The American Orianta society, 116.3 (1996) 387-405.

آقای دوین جی، استوارت از پژوهشگران عهد صفویه می باشند. پایان نامه ایشان با عنوان فقه شیعه و تعارض آن با اجماع سنی در سال ۱۹۹۱ در دانشگاه پنسلوانیا مورد تأیید قرار گرفته است، و اینک با عنوان *Islamic legal orthodoxy, Twelever shiite Responses to the sunni legal system*, 1998 به چاپ رسیده است.

2. Said Amir Arjomand, *The Shadow Of God and The Hidden Imam*, Chicago univ. of Chicago Press, 1984, 137; Devin. J. Stewart, *A Biographical Notice on Boha Al-Din al-Amili (d1030/1621)*. JAOS, 111. (1991) 563-71, esp:571.

۳. راجر. م. سیوری، ادارات اصلی دوره شاه اسماعیل اول صفوی، در BSOAS، سال ۱۹۶۰، ص ۹۱-۱۰۵؛ همو، ادارات اصلی در دوره حکومت شاه طهماسب اول، در BSOAS سال ۱۹۶۱، ص ۶۵-۸۵؛ همچنین بنگرید به: آندرو نیومن، الفسانه مهاجرت علما به ایران، در Die Welt des Islam شماره ۳۳، سال ۱۹۹۳، ص ۶۶، ۹۵ و ۱۱۲.

۴. غیث الدین بن همام الدین خواند میر، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، جلد ۴ (تهران مطبعة الخیام، ۱۹۵۴) ج ۴، ص ۶۱۰؛ اسکندر بیگ منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، جلد ۲ (تهران، چاپخانه گلشن، ۱۹۷۱)، ج ۲، ص ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۶ و ترجمه انگلیسی آن با عنوان:

History of Shah Abbas the Great, 2Vol, tr. Roger. M. Savory, (Bouldercol. Westview Press, 1978) 1:233, 246.

حسن طوسی (م ۴۶۰/۱۰۶۷) را نزد زین الدین - احتمالاً زمانی که هنوز در بعلبک بود در ۱۵ رمضان ۹۵۴/۱۹ اکتبر ۱۵۴۷ به پایان رساند.^{۱۲} اندکی بعد از این زمان از زین الدین جدا شد و به ایران مهاجرت کرد.

۵. امپراتوری صفویه به توالی دارای سه پایتخت بوده است: تبریز (۹۰۷-۱۵۵۵/۱۵۰)، قزوین (۱۰۰۶-۹۶۲/۱۵۵۵) و اصفهان (۱۱۳۵-۱۷۲۲/۱۰۰۶).

۶. در مورد این فقیه نحو عام بنگرید به: محمد بن الحسن الحر العاملی، *امل الامل*، ج ۱، ص ۷۴-۷۷؛ میرزا عبدالله اصفهانی، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، ج ۶، تصحیح احمد الحسینی، قم مطبعة الخيام، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۲۱-۱۰۸؛ یوسف البحرانی، *لؤلؤة البحرين* (نجف، مطبعة النعمان، ۱۹۶۶)، ص ۲۳-۲۸؛ محمدباقر الخوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء و سادات*، ج ۸ (بیروت، دارالاسلامیه، ۱۹۹۱)، ج ۲، ص ۳۷-۳۲۹؛ سعید نفیسی، *احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی* (تهران، چاپخانه اقبال، ۱۹۳۷)، ص ۱۰-۲۴؛ کارل بروکلمان GAS, SII, 132, 575-76، در نمایه اسامی به 429، GII نیز ارجاع داده شده، اما در آن جا صحبتی از حسین نیست؛ محسن الامین، *اهیان الشیعه*، ج ۶، ص ۵۶-۶۶؛ آقابزرگ الطهرانی، *طبقات اعلام الشیعه* (احیاء الدائر من القرن العاشر) تهران، دانشگاه تهران، ۱۹۸۷، ص ۳-۶۲؛ عبدالحسین الامینی النجفی، *الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب*، ج ۱۱ (بیروت، دار الکتب العربیه، ۱۹۶۷)، ج ۱۱، ص ۳۱-۲۱۷؛

Anderw Newman, *Towards a Reconsideration of Isfahan School of Philosophy: Shaykh Bahi and The Safawid Ulama*, *Studia Iranica*, 15 (1986): 165-99, esp:162-72; Idem, *The Myth Of The Clerical Migration*: 92-93, 105-7;

علی مروره، *الانتشع بین جبل عامل و ایران* (لندن، ۱۹۸۷)، ص ۵۱-۵۹؛ جعفر المهاجر، *الهجرة العاملیة الی ایران فی العصر الصفویة*، اسبابه تاریخیه و نتایجهاه الثقافیة و السیاسیة (بیروت، دارالروضة) ص ۵۱-۱۴۵ و استوارت، شرح حال شیخ بهایی، ص ۶۸-۵۶۴.

۷. *الاصفهانى*، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۰.

۸. علی بن محمد العاملی، *الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور*، ج ۲ (قم، مکتبة آية الله العظمی المرعشی) ج ۲، ص ۱۹۱. تمام ارجاعات به الدر المنثور به نقل از رساله منقول در آن با عنوان *بغیة المرید فی الکشف عن احوال الشهدید*، نوشته شاگرد شهید ثانی، محمد بن علی بن حسن عودی است. همان، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۹۸. مترجم.

۹. *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۶۸-۱۶۱، ۱۹۱.

۱۰. *الدر المنثور*، ج ۲، ص ۸۲-۱۷۰، ۱۹۱.

۱۱. *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۱۱۰. نظر محسن امین این است که بهاء الدین در بعلبک قبل از آمدن زین الدین به آن جا متولد شده است؛ اما زین الدین در اوایل ۹۵۳/۱۵۴۶ به بعلبک رسیده بود و بهاء الدین در او آخر آن سال متولد شده بود. احتمالاً شهید ثانی و حسین در آن زمان همراه هم در سفر بوده اند. و برخلاف گفته محسن امین جداگانه، به بعلبک نیامده بودند. محسن الامین، *اهیان الشیعه*، ج ۱۰ (بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۸۴)، ج ۶، ص ۵۹.

۱۲. *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۱۱۴.

نوشتر ذیل نشان می دهد که مکانت خاص مقام شیخ الاسلامی پایتخت صفویه به تاریخی از میانه قرن شانزدهم برمی گردد؛ زمانی که شاه طهماسب، شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (۸۴-۹۱۸/۷۶-۱۵۱۲) را به مقام شیخ الاسلامی قزوین منصوب نمود.^۵ بعد از بیان سرگذشت و شرح حال شیخ حسین در ایران به منظور دریافتن این که وی چه زمانی این منصب را بر عهده داشته و چگونه تصدی این مقام با سرگذشت وی تطبیق می یابد، به برکناری او از این مقام و تحقیق در مورد جو حاکم و بیان رقابت بین وی و جانشینش سید حسین بن حسن کرکی (م ۱۰۰۱/۹۳-۱۵۲۹) معطوف می گردد.

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی

پدر بهاء الدین، فقیه مشهور (۱۰۳۰-۹۵۳/۱۶۲۹-۱۵۴۷)، شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی عاملی (از این پس از وی با عنوان شیخ حسین حارثی یاد خواهد شد)، فقیه شیعه، بومی جبل عامل، منطقه ای که امروز در جنوب لبنان قرار دارد، نسبش به حارث بن اعور، از قبیلۀ عرب همدان از شیعیان علی بن ابی طالب (ع) باز می گردد.^۶ تقریباً بعد از گذراندن چهار دهه مطالعه و تدریس در قلمرو عثمانی در میانه قرن شانزدهم به ایران تحت سیطرۀ صفویان مهاجرت نمود و به واسطۀ حمایت شاه طهماسب به مناصب حکومتی دست یافت. شیخ حسین در روستای جبع نزدیک شهر ساحلی صیدا (صیدون) در اول محرم ۱۰۱۹/۹۱۸ مارس ۱۵۱۲ متولد شد.^۷ وی سالیانی متمدای همراه با هم ولایتی جبعی اش، فقیه مشهور زین الدین عاملی (۶۵-۹۱۱/۵۸-۱۵۰۶) که در سنت شیعی به شهید ثانی - به واسطۀ شهادتش به دست مقامات عثمانی در ۹۶۵/۱۵۵۸ - شناخته می گردد، گذرانده بود. او میرزترین شاگرد زین الدین و مصاحب وی در جبع و همراه وی در سفرها بود.^۸ آن ها با یکدیگر در سال ۳-۹۴۲/۳۷-۱۵۳۵ به قاهره و مکه^۹ و به استانبول و عراق در ۵۳-۹۵۱/۴-۱۵۴۶ سفر کرده بودند.^{۱۰} در ۹۵۳/۱۵۴۶ شیخ حسین زین الدین را در سفر بعلبک همراهی نموده بود؛ جایی که زین الدین منصب تدریس مدرسه نوریه را بر عهده گرفته بود. پسر شیخ حسین، بهاء الدین محمد در ۲۷ ذی حجه ۹۵۳/۱۸ فوریه ۱۵۴۷ در بعلبک متولد گردید.^{۱۱} شیخ حسین قرائت کتاب *الفهرست*، نوشته محمد بن

زمانی که شیخ علی ملقب به منشار، شیخ الاسلام اصفهان دریافت که شیخ حسین در اصفهان است، خبر ورودش را به شاه طهماسب که در آن موقع در قزوین بود، رساند. چون شاه از این خبر آگاهی یافت، خود شخصاً به شیخ حسین نامه نوشت و خلعتی برای وی فرستاد و از او خواست به قزوین که در آن هنگام پایتخت بود، برود.

زمانی که شیخ حسین به قزوین رسید، سلطان نهایت احترام را در حقش به جا آورد و او را به منصب شیخ الاسلامی قزوین منصوب نمود. شیخ حسین هفت سالی متصدی این مقام بود. شیخ حسین نماز جمعه را به جای نماز ظهر در قزوین به جا می آورد. وی از جمله کسانی بود که به وجوب تعیین نماز جمعه اعتقاد داشتند. همان گونه که شهید ثانی نیز چنین اعتقادی داشت.

۱۳. آنچه که درباره مظهرالدین علی می دانیم، اندک است. او در دوره محمد خدابنده (۹۶-۹۸۵/۸۷-۱۵۷۸) به قزوین آمده بود و بعدها نیز مقام شیخ الاسلامی شیراز، زادگاهش، به او واگذار شده بود. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ متن انگلیسی، ص ۲۳۷. مؤلف در مقاله دیگری بیان داشته است که مظهرالدین علی، نویسنده شرح حال شاه مظهرالدین علی بن شاه محمد اینجو شیرازی که در این جا معرفی شده، نیست و در حال حاضر در مورد مظهرالدین علی به جز آن که شاگرد شیخ بهایی بوده و شرح حالی فارسی در مورد حیات زندگی استاد خود نگاشته، اطلاع دیگری نداریم. ر. ک: *Iranian Studies*, 31.2: (1998) p.179, note 10 (مترجم)

۱۴. این کتاب همان *وصول الاخبار الی الاصول الاخبار* است که دوباره به چاپ رسیده است. تهران ۸۹-۱۸۸۸ و تحقیق عبداللطیف الکوهری، قم، مطبعة خیام، ۱۹۸۱.

۱۵. احتمالاً این همان *رسالة تحفة اهل ایمان فی قبلة هراق المعجم* و خراسان باشد که در نسخه خطی موجود است. مدرسی طباطبایی، مقدمه ای بر فقه شیعه (لندن، ۱۹۸۴) ص ۱۳۹.

۱۶. اویعون حدیث، تحقیق حسین علی محفوظ (تهران، مطبعة الحیدری، ۱۹۵۷).

۱۷. حاشیه ناتمامی از حسین بر این کتاب با عنوان *رسالة فی الاقرار باقی* است. مدرسی، مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۱۹۷.

۱۸. در یک نسخه خطی باقی است، مدرسی، همان، ص ۱۳۳.

۱۹. احتمالاً این اثر همان *التحفة الطهماسیة فی المواظف الفقهیة*، مورد اشاره اصفهانی باشد. *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۱۱۷. یا همچنین می تواند رساله حسین در پاسخ به دو سؤال فقهی که وی در سال ۱۵۶۱/۹۶۸ در پاسخ به شاه طهماسب تحریر نموده، باشد. این نوشته در نسخه خطی باقی است. فهرست نسخه های خطی کتابخانه صومعی حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲۰ (قم ۱۹۵۷) ج ۲، ص ۳۴۵؛ مدرسی، مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۱۰۶.

۲۰. گویا همان رساله *المقصد الحسینی یا المقصد الطهماسیة* باشد که در ذیل به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

مفصل ترین روایت از شرح حال شیخ حسین در ایران، نقل مظهرالدین علی شاه است که همو شرح حال فارسی از زندگی استادش بهاءالدین پسر شیخ حسین نگاشته است. ۱۳ نسخه کاملی از شرح حال موجود نیست، اما میرزا عبدالله اصفهانی افندی (م ۱۱۳۰/۱۷۱۹) قطعاتی از این اثر را نقل کرده و در کتاب تراجم رجالیش، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء* به عربی ترجمه کرده است. بخش مورد نظر از این رساله را که حاوی نکاتی در مورد شیخ حسین می باشد، با هم مرور می کنیم:

پدر بهاءالدین، شیخ حسین بن عبدالصمد است. او در عصر خود از مشاهیر علمای اعلام و فقهای کرام بود.

حسین معاصر شهید ثانی بود و علوم گوناگون و معارف مختلفی چون اصول و فروع فقه را همراه با وی فرا گرفته بود. شیخ حسین در میان هم عصرانش

همتایی در حدیث، تفسیر قرآن، فقه و ریاضیات نداشت. او آثار بسیاری در این حوزه ها نگاشته بود؛ از جمله کتاب *درایة الحدیث* (کتابی در توضیح شیوه نقد حدیث)، ۱۴ رساله فی تحقیق القبلة (رساله ای در تعیین

جهتی که فرد به هنگام نماز می بایست، بدان سو بایستد)، ۱۵ کتاب اربعین حدیث (کتابی مشتمل بر

چهل حدیث)، ۱۶ کتاب شرح القواعد (حاشیه ای بر قواعد الاحکام نوشته محقق حلی متوفی ۶۷۶/

۱۲۷۶)، ۱۷ کتاب شرح الفیه (شرحی بر هزار بیت در نماز نوشته شهید اول متوفی ۷۸۶/۱۳۸۴)، ۱۸

الرسالة الطهماسیة فی بعض المسائل الفقهیة (رساله ای در پاسخ به سوالات فقهی شاه طهماسب)، ۱۹ *الرسالة الوسواسیة* (رساله ای در مورد

فرد مبتلا به وسواس)، ۲۰ *رسالة الرضاعیة* (رساله ای در مورد مسأله رضاعت). شیخ حسین همچنین

حواشی بر کتب ریاضی و تعلیقاتی چند و منشآت فراوانی تألیف نموده است.

در دوره حکومت شاه طهماسب صفوی (۸۴-۹۳۰/

۷۶-۱۵۲۴)، شیخ حسین از جیل العامل همراه با همسر و وابستگانش به اصفهان آمد. او سه سال در آن جا اقامت نمود و به تدریس علوم دینی و اشاعه تعالیم

دین پرداخت. علمای ایران به تلمذ نزد او پرداختند.

نخستین شیخ الاسلام قزوین، پایتخت صفویه

آخرت را می خواهی به بحرین بیا و اگر نه دنیا و نه آخرت را می خواهی در ایران بمان. ۲۳

مظفرالدین نویسنده متن، گزارش می دهد شیخ حسین در قزوین، متصدی مقام شیخ الاسلامی بوده و تصریح بر این دارد که او این مقام را به مدت هشت سال بر عهده داشته است. شرح حال های موجود از دوره صفوی در این باره اطلاعات بیش تری در بر ندارند. تاریخ عالم آرای عباسی، نوشته اسکندریبگ منشی تنها شرح حال کوتاهی از حیات شیخ حسین در ایران و آمدن وی و پذیرایی گرم دربار صفوی را از او در بر دارد. اما اشاره ای به منصب شیخ الاسلامی او در قزوین ندارد. ۲۴ با این حال هیچ دلیلی در تردید صحت روایت مظفرالدین نیست، چرا که شامل جزئیات بیش تر و دقیق تری نسبت به نقل اسکندریبگ است؛ به علاوه با اطلاعات جداگانه موجود در منابع دیگر که به بیان شرح حال شیخ حسین پرداخته اند، نیز تأیید می گردد. همچنین بدیهی است که انتصاب وی به مقام شیخ الاسلامی پایتخت صفوی برابر با تأیید وی به عنوان بالاترین مرجع دینی در قلمرو صفوی بوده است؛ امری که به وی امکان می داد تا تغییرات مهمی در سیاست مذهبی عمومی مثل احیای برگزاری مرتب نماز جمعه را انجام دهد. عبارت مظفرالدین این سؤال را به وجود می آورد که چرا فقیهی برجسته که این مقام را برای هشت سال عهده دار بوده، آن را از دست داده است. برکناری از منصب شیخ الاسلامی امر شگفتی است؛ چرا که مقام شیخ الاسلامی پایتخت تنها به فقهای برجسته داده می شد و ظاهراً آنها این منصب را مادامی که در قید حیات بوده اند، در اختیار داشته اند. ۲۵ قبل از تلاش برای ارائه

بعد از آن به او دستور داده شد که به مشهد، شهر مقدس و مدفن امام رضا(ع) برود و به مقام شیخ الاسلامی آن جا منصوب گردید. شیخ حسین مدتی را در مشهد به سر برد. از آن جایی که اکثر اهل هرات از معرفت و شناخت ائمه اثنی عشر و تدین به مذهب اهل بیت(ع) عاری بودند، سلطان (شاه طهماسب) به شیخ حسین دستور داد که به هرات برود و در آن جا اقامت کند و خطاکاران آن ناحیه را ارشاد کند. شاه سه روستای آن بلد را به عنوان اقطاع به وی بخشید. سلطان به شاه قلی سلطان، امیر خراسان دستور داد که هر جمعه بعد از دو نماز ۲۱ او باید شاهزاده محمد خدا بنده (پسر شاه طهماسب) را به مسجد جامع کبیر هرات برای شنیدن احادیث پیامبر و ائمه نزد شیخ حسین ببرد. شاه به شاه قلی سلطان دستور داد که شاهزاده را وادار به اطاعت از اوامر و منهیات شیخ حسین کند و هیچ کس نباید با خواسته شیخ مخالفت کند. شیخ حسین مدت هشت سال در هرات به افاده علوم دینی و اجرای احکام شرعی و تبلیغ اعمال و اوامر دینی مشغول بود و بدان سبب خلق کثیری از هرات و نواحی مجاورش به تشیع گرویدند و به مذهب امامیه پیوستند و آن ناحیه از وجود مخالفان طاهر گردید. طلاب و حتی فقها و علما از نواحی مختلف ایران و ماوراءالنهر برای سماع حدیث از شیخ حسین و تملذ علوم دینی و تحقیق معارف شرعی به نزد او می رفتند.

پس از مدتی شیخ از هرات به قزوین سفر کرد تا بار دیگر با شاه دیدار کند. وی از شاه طهماسب رخصت رفتن به زیارت بیت الله الحرام برای خود و فرزندش، شیخ بهایی را نمود، اما تنها به وی رخصت داده شد و شاه به فرزندش شیخ بهایی رخصت رفتن به حج را نداد. شاه از شیخ بهایی خواست تا در قزوین بماند و امر تدریس علوم دینی را بر عهده بگیرد. شیخ حسین به زیارت خانه خدا شتافت. هنگامی که از تشریف خانه خدا و زیارت مدینه فارغ گشت، از راه بحرین بازگشت، جایی که او در آن جا ماند و سکنی گزید. سپس شیخ حسین به فرزندش، شیخ بهایی نامه ای به این مضمون نگاشت. ۲۲ اگر دنبال دنیا هستی به هند برو و اگر

۲۱. ظاهراً مقصود نمازهای جمعه و عصر باشد.

۲۲. این عبارت دلالت دارد که متن اصلی پیغام به عربی بوده است و مظفرالدین در شرح حال شیخ بهایی آن را به فارسی ترجمه نموده است و در این جا اصفهانی متن فارسی را به عربی برگردانده است.

۲۳. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۹-۲۱.

۲۴. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۶-۱۵۵؛ ترجمه انگلیسی، ص ۲۴۷-۸.

۲۵. با وجودی که بهاءالدین از منصب شیخ الاسلامی قزوین در حدود ۱۵۸۳/۹۹۱ کناره گیری نمود، احتمالاً این برای مدت کوتاهی بود، تا بتواند مناسک حج را به جا آورد و سفری در قلمرو عثمانی داشته باشد. زمانی که به ایران بازگشت به فاصله کوتاهی در سال ۱۵۸۵/۹۹۳ مقام شیخ الاسلامی به وی تفویض گردید. ر. ک استوارت، شرح حال شیخ بهایی، ص ۵۶۳-۷۱؛ *Idem, Taqiyyah as Performance: The travel of Baha al-Din al-Amili in The Ottoman Empire (991-93/ 1583-85)*, Princeton Paper in Near Eastern Studies. 4(1996) 1-72.

میانه فوریه ۱۵۵۳ استنساخ شده است. ۲۲ احتمالاً او این کار را تنها تکمیل نموده باشد. از متن کتاب می توان استنباط کرد که در مشهد

۲۶. در جایی دیگر من در مورد این که شیخ حسین بین سال های ۱۵۵۱/۹۵۸ و ۱۵۵۴/۹۶۱ به ایران رسیده است، سخن گفته ام. ر.ک: نکاتی در مورد شرح حال شیخ بهایی، ص ۵۶۴-۶۷.

۲۷. الدرالمشور، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲۸. ر.ک: الدرالمشور، ج ۲، ص ۴۷-۱۷۰؛ جایی که حسین سفر خود را با زین الدین از جیب به استانبول شرح می دهد.

۲۹. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۰؛ با توجه به این که حسین محل تولد دخترش را ذکر نکرده، در حالی که در همان فهرست تولد دیگر فرزندان را در قزوین بیان داشته است. بر این اساس شاید بتوان گفت که این دختر نیز در زادگاه حسین یعنی جیب (در جبل عامل) به دنیا آمده باشد. شیخ حسین از محل تولد دختر دیگرش که در ۳ صفر ۸/۹۵۰م ۱۵۴۳ به دنیا آمده، نیز یادی نموده است. (نام این دختر نیز بیان نشده است) محل تولد وی نیز مسلماً در جیب بوده است. شیخ حسین که تقریباً همراه همیشگی زین الدین در سفرهایش بوده، بیان می دارد: از آغاز ۹/۴۹۹ آوریل ۱۵۴۲ تا اواخر ۹۵۱/ فوریه ۱۵۴۵ در جیب بوده است. الدر المشور، ج ۲، ص ۱۶۹-۷۰.

۳۰. الدرالمشور، ج ۲، ص ۸۳-۱۸۲.

۳۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۷. میرزا عبدالله افندی این تاریخ را بر نسخه ای از شرح الفیه که خط خود شیخ حسین بر آن بوده، در کتابخانه ملارضی در هرات دیده است.

۳۲. محمدتقی دانش پژوه و علی نقی منزوی، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (تهران، ۱۹۵۲-۷۹) ج ۱۵، ص ۴۲۴۱. دانش پژوه پیش تر نظر داده بود که این اثر در حدود ۹۶۹/۹۶۲-۱۵۶۱ نگاشته شده است. اساس نظری بر این امر مبتنی است که شیخ حسین اجازه ای به یکی از شاگردانش که کتاب را نزد وی در ۱۰ جمادی الاولی ۹۶۹/ ژانویه ۱۵۶۲ خوانده بود، داده است. (محمدتقی دانش پژوه، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکاة به کتابخانه دانشگاه تهران، تهران، ۱۹۵۲-۵۷، ج ۵، ص ۱۷۵۱. گرچه نسخه ای که حاوی اجازه است همراه با نسخه ای از رجال ابن داود است که در قزوین در ۱۷ شوال ۹۶۷/ ۱۱ ژولای ۱۵۶۰ توسط همان فردی که کاتب نسخه قبلی بوده، کتابت شده است. (محمدتقی دانش پژوه، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکاة، ج ۵، ص ۱۷۵۱). ظاهراً چنین برمی آید که نسخه پیش تر در ۹۶۷ نگاشته شده و حسین تدریس کتاب مورد بحث را به شاگردش در ۹۶۹/۱۵۶۲ تمام کرده باشد. نسخه خطی، اساس چاپ کتاب وصول الاخیار (قم، ۱۹۸۱) حاوی اجازه مشابهی به تاریخ ۲۸ محرم ۹۶۸/ ۱۵ اکتبر ۱۵۶۰ است و این بدان معنی است که کتاب در ۹۶۹/ ۱۵۶۱۲ نگاشته نشده است. بنگرید به آخرین صفحه نسخه خطی که در ص ۲۲ (قم، ۱۹۸۱) چاپ شده است. به نظر می رسد که هیچ شک و شبهه ای در صحت تاریخ ۹۶۰/۱۵۵۳ که دانش پژوه در جایی دیگر بیان نموده نباشد. (نیومن، الفسائنه مهاجرت، ص ۱۰۶ پی نوشت ۸۸) این تاریخ با روایتی که بیان می دارد بهاء الدین پسر شیخ حسین، زمانی که به ایران آمد هفت ساله بود، تأیید می گردد، چرا که بهاء الدین در ۹۵۳ متولد شده بود. این بدان معنی است که آن ها در ۹۶۰

پاسخی به این سؤال، مروری بر شرح حال شیخ حسین در ایران، سودمند خواهد بود.

شرح حال شیخ حسین حارثی در ایران

نقل مظفرالدین این خط سیر را در مورد سال های اقامت حسین در ایران ترسیم می کند: سه سال در اصفهان، هفت سال در قزوین به عنوان شیخ الاسلام، مدتی در مشهد به عنوان شیخ الاسلام، بازگشت به قزوین و عزیمت برای به جا آوردن حج. بر اساس این نقل ها شیخ حسین مدت هجده سال در ایران به سر برده است. شواهد تکمیلی به ما کمک می کند تا این شرح حال را تصحیح کنیم.

۱. آمدن به ایران

شیخ حسین حدود سال ۹۶۰ ق به ایران آمده است. ۲۶ او حداقل تا رمضان ۹۵۴/ اکتبر ۱۵۴۷ همراه با استادش زین الدین بوده است. چندی بعد از این تاریخ احتمالاً در بعلبک زین الدین، آن گونه که در قبل ذکر شد، به وی اجازه ای داده بود. در قطعات موجود از شرح حال مختصر خودنوشت زین الدین جمله ای وجود دارد، ۲۷ بدین ترتیب: «ما بعلبک را ترک کردیم و به جیب (بلادنا) در ۹۵۴/۱۵۴۷ بازگشتیم و در آن جا ماندیم و تا آغاز سال ۹۵۵/۱۵۴۸ به تحصیل و نگارش پرداختیم. ۲۸ ضمیر ما در این جا، احتمالاً به شیخ حسین و زین الدین اشاره دارد؛ همان گونه که در عبارت دیگری از شرح حال خودنگاشت زین الدین بیان شده است. ۲۸ فهرست تاریخ تولد فرزندان و نوادگان که شیخ حسین خود نگاشته است، اشاره دارد که دخترش ام ایمن سلمی بعد از نیمه شب ۱۶ محرم ۹۵۵/ ۲۶ فوریه ۱۵۴۸ متولد شده است. احتمالاً ام ایمن سلمی در جیب به دنیا آمده باشد. ۲۹ گویا زمانی که زین الدین از ناحیه حاکمان محلی با مشکل مواجه شد و از اواخر ۹۵۶/۱۵۴۹ زندگی پنهانی داشت، ۳۰ شیخ حسین جبل عامل را ترک کرده و از راه عراق به ایران مهاجرت کرده باشد. اجازه ای که شیخ حسین به فردی داده، مؤید حضور وی در کربلا (بارگاه ملکوتی امام حسین (ع) در جنوب عراق) در سال ۹۵۸/ ۵۱-۱۵۵۰) است. ۳۱ در سال ۹۶۰/۱۵۵۳ شیخ حسین در ایران بوده است. نسخه خطی از شیخ حسین با نام وصول الاخیار الی اصول الاخبار در توس (نزدیک مشهد) در آغاز ربیع الاول ۹۶۰/



(۷۴-۹۲۶ / ۶۶-۱۵۲۰) به آذربایجان در سال های ۶۱-۹۶۰ / ۵۴-۱۵۵۳ و امضای قرارداد آماسیه^{۳۹} در ۸ رجب ۹۶۲ / ۲۹ مه ۱۵۵۵، شاه طهماسب تصمیم گرفت که پایتخت صفویه را از تبریز به قزوین منتقل کند.^{۴۰} اسکندر بیگ منشی می نویسد: شاه این کار را به این دلیل انجام داد که تبریز به وان که توسط عثمانی ها

نگاشته شده است.^{۳۳} ظاهراً روایت مظفر الدین که اشاره دارد شیخ حسین مستقیماً از جبل العامل به اصفهان رفته، دقیق نباشد.^{۳۴} زمانی که شیخ حسین از زین الدین جدا شده، تمایل داشت تا به خراسان برود^{۳۵} و شاید قصد داشت که نخست از مرقد امام علی الرضا(ع) (هشتمین امام شیعیان) بعد از آمدن به ایران زیارت کند. بعد از ذکر شرح حال طولانی وی در خدمت به شاه طهماسب، شیخ حسین در ۱۵۷۸/۹۸۳ ایران را به قصد گزاردن حج ترك نمود. تاریخ ورود شیخ حسین به ایران در سال ۹۶۰/۳-۱۵۲۲ بدین معنا است که او در مجموع بیست و سه سال در ایران به سر برده است (۸۳-۹۶۰/۷۵-۱۵۵۱). گرچه روایت مظفر الدین بیان می دارد که شیخ حسین مدتی در مقام شیخ الاسلامی مشهد خدمت کرده است و همین اصطلاح «مده» را در مورد اقامت هشت ساله شیخ حسین در هرات به کار برده است.^{۳۶} سنوات افزوده شده را احتمالاً بتوان با شرح احوال او در دوره نامشخص حیاتش تطبیق داد.

۲. اصفهان

طبق نوشته مظفر الدین، شیخ حسین بعد از آمدن به ایران، سه سال در اصفهان ماند. به نظر می آید مظفر الدین از اقامت نخست شیخ حسین در مشهد به دلیل کوتاهی آن چشم پوشی کرده باشد. بر این اساس می توان تاریخ اقامت وی را در اصفهان بدون قطع، حدود ۶۳-۹۶۰/۵۶-۱۵۵۴ دانست. در اصفهان شیخ حسین با شیخ علی منشار کرکی (متوفی ۹۸۴/۱۵۷۶) ارتباط یافت که خود او نیز فردی از اهالی کرک نوح بود و سال های نخستین حیاتش را در جبل العامل گذرانده بود و از جوانی شیخ حسین را می شناخته است.^{۳۷} علی منشار پیوند محکمی با حکومت صفوی داشت و در آن زمان در اصفهان عهده دار منصب شیخ الاسلامی بود. وی شیخ حسین را به رفتن نزد شاه طهماسب ترغیب نمود و احتمالاً نقشی نیز در اعطای منصب شیخ الاسلامی قزوین به شیخ حسین داشته است. به عنوان نشانی از روابط نزدیک بین این دو فقیه می توان به ازدواج پسر شیخ حسین، بهاء الدین با دختر علی منشار اشاره کرد.^{۳۸}

۳. قزوین

به دنبال چهارمین لشکر کشی سلطان سلیمان عثمانی

> به ایران رسیده بودند. (البحرانی، *لؤلؤة البحرين*، ص ۲۶؛ الخوانساری، *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۸۱) اگر این اخبار درست باشند، در آن صورت شیخ حسین می بایست در حدود سال های ۹۶۰/۵۳-۱۵۵۲ یا ۹۶۱/۵۴-۱۵۵۳ به ایران رسیده باشد. این تذکر نیومن که بیان داشته هر دو منبع حاوی این اخبار نگاشته زمانی متاخری می باشند، نیز درست است. (*لؤلؤة البحرين* در سال ۱۱۸۲/۱۷۶۸ و *روضات الجنات* در اواخر قرن نوزدهم تحریر شده اند). نیومن، ص ۷-۱۰۶ پی نوشت ۸۹. با این حال کاملاً محتمل است آگاهی های این دو منبع از نوشته کهن تری مثل شرح حال بهاء الدین عاملی نویسنده مظفر الدین اخذ شده باشد که اکنون در دسترس نیست. همچنین امکان داشته که بحرانی یا فقیه مقدمی این مطلب را از منبع دیگری که دلالت داشته حسین و خانواده اش در سال ۹۶۰/۵۳-۱۵۵۲ به ایران آمده اند، استنباط نموده باشد.

۳۳. *وصول الاخيار* (تهران، ۸۹-۱۸۸۸) ص ۸، ۴۰ (قم، ۱۹۸۱)، ص ۳۱-۳۰، ۶۰. بنگرید به: نکاتی در مورد شرح حال شیخ بهایی، ص ۵۶۶-۶۷. ۳۴. ظاهراً این فرض مؤلف را نتوان پذیرفت. (شیخ حسین در اثری دیگرش با عنوان *الرحله* که نامه ای است به شهید ثانی و چگونگی آمدن خود را به ایران توصیف می کند، بیان داشته است که مستقیماً به اصفهان رفته است و در آن جا با فقیه عاملی که شیخ حسین او را مردمک چشم مردمان آن جا خوانده (مقصود شیخ علی بن هلال منشار کرکی است) برخورد نموده بود. ر. ک: *مهاجرت علمای از جبل عامل به ایران در عصر صفوی*، نوشته مهدی فرهانی منفرد، تهران، ۱۳۷۷، ص ۸۶. گرچه این احتمال بعید نیست که بعد از اقامت در اصفهان به مشهد سفر کرده باشد. (مترجم)

۳۵. *الدور المشهور*، ج ۲، ص ۱۹۱. ۳۶. *رياض العلماء*، ج ۲، ص ۱۲۰. ۳۷. بنگرید به استوارت، دیوین. جی؛ نکاتی در مورد مهاجرت علما شیعی از *جبل عامل به ایران عصر صفوی* در *INES*، شماره ۵۵ (۱۹۹۶) ص ۱-۲۳. لازم به ذکر است که این مقاله به طور کامل ترجمه شده است و امیدوارم که به زودی به چاپ برسد. (مترجم) ۳۸. *رياض العلماء*، ج ۵، ص ۴۰۷.

39. Adel Allouche, *The Origins and Development of The Ottoman-Safavid conflict (906-62/ 1500-155)*. Berlin, 1983, 144.

۴۰. شواهدی وجود دارد که شاه طهماسب تصمیم انتقال پایتخت به قزوین را از زمانی که قزوین در سال ۹۵۰/۴-۱۵۴۳ پایتخت زمستانی بوده، اتخاذ کرده باشد. گرچه انتقال پایتخت تا سال ۹۶۳/۴-۱۵۵۵ عملی نگردید؛ زمانی که برای بار دیگر دربار زمستانی به قزوین انتقال یافته بود. ر. ک:

Michel M. Mazzaoui, *From Tabriz to Qazvin to Isfahan, Three Phase of safavid History*, ZDMG, Supplement, III, 1(1977) 51-58.

قزوین به عنوان پایتخت جدید، مقارن بود با زمان اظهار صادقانه

۴۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۶. ترجمه انگلیسی، ص ۶۰-۱۵۹.

۴۲. حسن روملو (۱۵۷۸/۹۸۵)، احسن التواریخ، تحقیق عبدالحسین نوایی (تهران، انتشارات بابک، ۱۹۸۷) ص ۵۱۹.

۴۳. محمد یوسف والہ اصفهانی، خلد برین، تحقیق میرهاشم محدث (تهران، ۱۹۹۳) ص ۴۳۳. منبع مؤلف در مورد این نکته (که در منابع متقدم تر وجود ندارد) مشخص نیست. گرچه خلد برین تا سال ۱۰۷۸/۱۵۵۸ تألیف نشده، احتمالاً نویسنده به اسنادی دسترسی داشته که قبلاً در دسترس نبوده اند.

۴۴. الدرالمشور، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴۵. الدرالمشور، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴۶. سعید نفیسی، احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی (تهران، چاپخانه اقبال، ۱۹۳۷) ص ۱۸؛ محمدتقی دانش پزوه، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکاة، ج ۵، ص ۱۷۵۱.

۴۷. قاضی احمد بن محمد غفاری، تاریخ جهان آرا (تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۹۶۲) ص ۳۰۴-۵. در متن کتاب حرف راه، از آخر نام شیخ علی منشار در چاپ افتاده است.

۴۸. این نامه در ذیل شرح حال سید محمد اشرف اصفهانی سبط محمدباقر داماد چاپ شده است. ر. ک: فضائل السادات (قم، چاپخانه علمی، ۱۹۶۰) ص ۲۲-۴۲.

۴۹. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۵۳۲.

۵۰. فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲، ص ۳۴۵. بر اساس نظر جعفر المهاجر که نسخه ای از همان کتاب تحت عنوان رسالة فی تطهیر العوصر در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطاء در نجف دیده است، متن دلالت بر این داشته که حسین نخستین بار در اواخر ذی القعدة ۹۶۸/ابتدای سپتامبر ۱۵۶۱ در دربار شاه طهماسب حضور داشته است. ر. ک: جعفر المهاجر، الهجرة العمالية، ص ۱۴۶، ۱۵۱، پی نوشت ۳. با وجودی که متن اصلی این رساله برای متن قابل دسترسی نبود، به نظر نمی رسد که این اولین حضور در دربار باشد. همان گونه که در قبل ذکر شده حسین در صفر ۹۶۶/نوامبر ۱۵۵۸ در قزوین حضور داشته است. ظاهراً خبر مورد اشاره به این باشد که حسین در آن تاریخ در دربار بوده و مشکل مورد بحث را این گونه بتوان حل نمود.

۵۱. غفاری، تاریخ جهان آرا، ص ۳۰۷. در منابع موجود از دو دختر شیخ حسین یاد شده است: ام ایمن سلمی که در ۱۵۴۸/۹۵۵ متولد شده بود و دختری دیگر که نامش ثبت نشده است و در سال ۱۵۴۳/۹۵۰ به دنیا آمده بود. احتمالاً دختر دوم که در آن زمان شانزده ساله بوده، مادر پسر متولد شده در قزوین به سال ۱۵۵۸/۹۶۶ باشد تا خواهر جوان ترش. بدیهی است که وی با فردی سید ازدواج کرده، چرا که نام پسرش سید محمد است. کاملاً محتمل است که وی با فردی عاملی ازدواج کرده باشد. همان گونه که برادر جوان ترش (بهاء الدین) با دختری عاملی ازدواج نمود. این که غفاری سید محمد عاملی را به عنوان پیش نماز در آن زمان یاد کرده، نشانی است از روابط نزدیک بین شیخ حسین با وی و خصوصاً در مورد نقش مهم حسین در احیای نماز جمعه در پایتخت.

اشغال شده بود و بر طبق عهدنامه آماسیه به آنان واگذار شده بود، بسیار نزدیک بود. ^{۴۱} روایت مظفرالدین اشاره دارد زمانی که منصب شیخ الاسلامی به شیخ حسین از طرف شاه طهماسب اعطا شد، قزوین پایتخت بوده است. قدیمی ترین تاریخی ذکر شده در مورد پایتختی قزوین، زمستان ۹۶۳/۱۵۵۵-۵۶ است. ^{۴۲} مؤلف تاریخ خلد برین گزارش می دهد که حسین نخستین بار در ۹۶۳ به دربار طهماسب آمد. از نظر زمانی تاریخ های ذکر شده در قبل در مورد آمدن شیخ حسین به ایران و اقامتش در اصفهان تأیید می گردد. ^{۴۳} شاهدی دیگر نیز بر اقامت شیخ حسین در قزوین بین سال های ۱۵۵۸/۹۶۶ و ۱۵۶۱/۹۶۸ وجود دارد. شیخ حسین می نویسد: پسرش ابوتراب عبدالصمد در ۳ صفر ۹۶۶/۵ نوامبر ۱۵۵۸ در قزوین به دنیا آمده است. ^{۴۴} چند ماه بعد یکی از دختران شیخ حسین، پسری به نام سید محمد (۲۸ صفر ۹۶۶/۹ دسامبر ۱۵۵۸) در قزوین به دنیا آورد. ^{۴۵} طلبه ای نزد شیخ حسین در قزوین (۱۷ شوال ۹۶۷/۱۱ جولای ۱۵۶۰) استنساخ کتاب رجال ابن داود را به پایان رسانده بود. ^{۴۶} احتمالاً شیخ حسین زمانی که همتایش، علی منشار در پشت بام با غفاری مورخ، ورود شاهزاده پناهنده عثمانی، بایزید، را از میدان اصلی شهر قزوین در ۲۱ محرم ۹۶۸/۱۲ اکتبر ۱۵۶۰ نظاره می کردند، در قزوین بوده باشد. ^{۴۷} اندکی بعد در همان سال (۹۶۸) حسین پاسخی در باب استرداد بایزید به سلطان سلیمان عثمانی به شاه طهماسب نگاشت. ^{۴۸} این تبادل نامه ها باید زمانی رخ داده باشد که ایلچیان عثمانی به نزد شاه طهماسب در قزوین در ۲۲ رجب ۹۶۸/۸ آوریل ۱۵۶۱ آمده بودند. ^{۴۹} در دوم ذی حجة ۹۶۸/۱۴ اگوست ۱۵۶۱ حسین رساله ای در پاسخ به دو سؤال فقهی شاه طهماسب تحریر نمود. پرسشی در مورد حصیر نجس شده به بول که چون با آفتاب خشک شود، پاک می گردد یا خیر؟ سؤال دوم در مورد حق سادات در مورد مصرف نمودن وجوه خمس بود. ^{۵۰} روز بعد، سوم ذی حجة ۹۶۸/۱۵ اگوست ۱۵۶۱، پیشنماز شاه طهماسب، سید محمد جبل عاملی که احتمالاً داماد شیخ حسین بود، در قزوین درگذشت. ^{۵۱} بر این اساس خبری که بیان می دارد که حسین در سال ۹۶۳ به دربار آمده است، به نحو غیر قطعی سال های بین ۷۰-۹۶۳/۶۳-۱۵۵۶ را در بر می گیرد. انتصاب به مقام شیخ الاسلامی وی با انتخاب

۱۵۷۳/۹۸۱ دلالت دارد. او خود بیان کرده که همسرش، خدیجه دختر حاج علی در ۲۶ شوال ۹۷۶/۱۳ آوریل ۱۵۶۹ در هرات در گذشته است.^{۵۹} بعد از اقامت شیخ حسین در هرات، فرزندش، بهاء‌الدین برای تدریس و تعلم به قزوین بازگشت. بهاء‌الدین از قزوین شعری برای پدرش در هرات در سال ۹۷۹/۱۵۷۱-۷۲^{۶۰} و شعر دیگری در سال ۹۸۱/۱۵۷۳-۷۴ نگاشته بود.^{۶۱} همچنین در هرات شیخ حسین شرحی بر الفیه (کتابی در مورد نماز یومیه نگاشته شهید اول) در ۲۰ محرم ۹۸۱/۱۷۰۱ تألیف نمود.^{۶۲} این مسلم است که شیخ حسین بین سال‌های ۹۷۶/۱۵۶۹ تا ۹۸۱/۱۵۷۳ در هرات بوده است. زمانی که او ایران را در سال ۹۸۳/۱۵۷۵ به جهت ادای حج ترک می‌نمود، بعد از آنی بود که هشت سالی بین سال‌های ۸۱-۹۷۳/۷۷-۱۵۲۶ و ۸۳-۹۷۵/۷۵-۱۵۶۸ متصدی مقامی در جای دیگر بوده است.

۵۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۲، ترجمه انگلیسی، ص ۲۰۳.
۵۳. شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی ... در روز سه شنبه دوم رجب، ۹۷۱ در مشهد مقدس از پدرش روایت حدیث اول اربعین خود نمود ... وقایع السنین والاهوام، نوشته سید عبدالحسین خاتون‌آبادی، تحقیق محمدباقر بهبودی، ۱۳۵۲، ص ۸۳-۴۸۲. (مترجم)
۵۴. آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۵ (تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۹۳۶-۷۸)، ج ۱، ص ۱۸۶.
۵۵. متن این اجازه در اثر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۸، ص ۱۸۹-۹۰ ذکر شده است. بهاء‌الدین در اجازه بیان داشته که در خانه خودشان (فی دارنا) به او داده شده است. اربعون حدیث (تبریز، چاپخانه شرکت سهامی، ۱۹۵۸)، ص ۴.
۵۶. قاضی احمد بن شرف‌الدین القمی. خلاصه التواریخ (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۸۰)، ج ۱، ص ۳۹-۴۳۸.
۵۷. خلاصه التواریخ، ص ۴۳۹.
۵۸. دلیلی بر اقامت طولانی وی در مشهد این است که بهاء‌الدین چندی در آن جا نزد اساتید مختلفی تلمذ نمود که اسکندربیک منشی آن را پیش زمینه مهمی برای رشد علمی بهاء‌الدین دانسته است. این افراد عبارتند از حکیم برجسته عمادالدین محمود و ملافضل مدرس قاننی که هر دو مناصب حکومتی در مشهد داشته‌اند. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۶، ۱۹۸؛ ترجمه انگلیسی، ص ۲۴۸، ۲۶۴.
۵۹. ریاض‌العلماء، ج ۲، ص ۱۱۰.
۶۰. بهاء‌الدین عاملی، الکشکول، ج ۲ (قم، دارالعلم، ۱۹۶۱)، ج ۱، ص ۲۴-۵؛ علی بن احمد بن معصوم المدنی، سلافة العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر (قاهره، ۱۹۰۵)، ص ۹۶-۲۹۵. این چاپ و دیگر چاپ‌های کشکول تاریخ ۹۸۹ را ذکر کرده‌اند که درست نیست؛ زیرا شیخ حسین در ۹۸۴ در گذشته است. این تاریخ احتمالاً ناشی از خطای تحریری کاتب در نگارش عدد ۹۷۹ باشد که عدد هفت و هشت را با یکدیگر اشتباه نموده است.
۶۱. بهاء‌الدین عاملی، الکشکول، ج ۱، ص ۴۴.
۶۲. ریاض‌العلماء، ج ۲، ص ۱۶-۱۱۵.

توبه شاه که اعلام نموده بود که زین پس هم در رفتار و هم در گفتارش تغییراتی خواهد داد. مقامات حکومتی و قزلباش‌ها نیز از این حکم پیروی کرده بودند.^{۵۲}

۴. مشهد

بعد از گذراندن هفت سال در قزوین، شیخ حسین به مشهد نقل مکان کرد؛ جایی که باز به منصب شیخ‌الاسلامی منصوب گردیده بود. دو مدرک دال بر اقامت او در آن جا در سال ۹۷۱/۱۵۶۳-۶۴ وجود دارد.^{۵۳} شیخ حسین اجازه‌ای به شاگردش رشیدالدین بن ابراهیم اصفهانی در مشهد به تاریخ ۹ جمادی‌الاولی ۹۷۱/۲۵ دسامبر ۱۵۶۳^{۵۴} و دو فرزندش بهاء‌الدین محمد و عبدالصمد در خانه خودشان در مشهد در ۲ رجب ۹۷۱/۱۵ فوریه ۱۵۶۴ داده است.^{۵۵} شیخ حسین احتمالاً به جای سید امیر اسدالله که در ۹۷۰/۱۵۶۲-۶۳ در گذشته بود و متولی حرم و شیخ‌الاسلام مشهد در ده سال آخر عمرش بود، منصوب شده باشد.^{۵۶} میر عبدالوهاب شوشتری به جای اسدالله به مقام تولیت حرم منصوب شده بود؛ گرچه ظاهراً منصب شیخ‌الاسلامی را نداشته است.^{۵۷} شاه بایستی این دو منصب را از هم جدا کرده و شیخ حسین را به مقام شیخ‌الاسلامی منصوب نموده باشد. مرسوم آن بود که متولی حرم، سید باشد و چون شیخ حسین سید نبود، قاعدتاً نمی‌توانست به این منصب منصوب گردد. این شرح حال حدوداً این نتیجه را که شیخ حسین هفت سال منصب شیخ‌الاسلامی قزوین مابین سال‌های ۷۰-۹۶۳/۶۳-۱۵۵۶ را بر عهده داشته، تأیید می‌کند. بر این اساس حدود سیزده سال بین رفتن شیخ حسین از قزوین و عزیمتش از ایران برای ادای حج در سال ۹۸۳/۱۵۷۵ و خبر مظفرالدین که از شیخ حسین به عنوان شیخ‌الاسلام هرات به مدت هشت سال یاد می‌کند، اختلاف وجود دارد. به نظر می‌رسد، عبارت مورد استفاده مظفرالدین در مورد مدت زمان شیخ‌الاسلامی شیخ حسین در مشهد (مده) تنها چند سالی (نه هشت سال) بوده باشد.^{۵۸}

۵. هرات

از مشهد، شیخ حسین به فرمان شاه به هرات رفت. شواهد مستندی از اقامت وی در هرات بین سال‌های ۹۷۲/۱۵۶۹ تا

۱۵۶۷ می باشد. ۶۷ بعد از ادای حج به بحرین سفر کرد و در ۸ ربیع الاول ۹۸۴/ ۵ ژوئن ۱۵۷۶ همان جا درگذشت. ۶۸ به عنوان تمهیدی تحلیلی در پی شرح حال فعالیت شیخ حسین در ایران را می آوریم:

مشهد: ۱۵۵۳/۹۶۰
اصفهان: ۱۵۵۳-۵۶/۹۶۰-۶۳
قزوین: ۱۵۵۶-۶۳/۹۶۳-۷۰ به عنوان شیخ الاسلام
مشهد: ۱۵۶۷-۶۷/۹۷۰-۷۵ به عنوان شیخ الاسلام
هرات: ۱۵۶۷-۷۵/۹۸۳-۷۴ به عنوان شیخ الاسلام
قزوین: ۱۵۷۵/۹۸۳
حج: ۱۵۷۵/۹۸۳

روزگار ناکامی

بررسی اجمالی حیات شیخ حسین کافی است تا نشان بدهد او در حدود ۹۷۰ وقتی که از مقام شیخ الاسلامی قزوین به مشهد و هرات انتقال یافت، تنزل مقام یافته بود. با وجودی که سمت های بعدی همچنان نفوذ مسلم و خاص خود را در پی داشته و شاه تلاش نموده بود تا با بخشش عواید و درآمد سه روستا نزدیک هرات، شیخ حسین را خشنود کند، این کاملاً بدیهی است که این سمت ها قابل قیاس با موقعیت او به عنوان فقیهی برجسته در قزوین نبوده است. انتقال از قزوین به مشهد و هرات مسلماً نوعی تنزل مقام بوده است، با توجه به این واقعیت که پسر شیخ حسین، بهاء الدین چندی بعد به قزوین برای تعلیم و تعلم بازگشته بود؛ در حالی که پدرش در خراسان مانده بود. این می تواند متضمن اهمیت نسبی قزوین به عنوان مرکز فکری-سیاسی آن دوره باشد. مشابه این وضع اما به شکل حادث تر نیز رخ داده بود؛ زمانی که شاه اسماعیل دوم در حالت خشم، خلیفه الخلفاء، حسین قلی خلفاء روملو را از منصب خلیفه الخلفائی قزوین عزل نمود و او را با منصوب نمودن به خلیفه الخلفائی مشهد که مقام پایین تری بود، مجازات نمود. ۶۹ این تنزل مقام در بیان شیخ حسین راجع به ایران و احتمالاً شخص شاه طهماسب در پیامی که وی از بحرین برای فرزندش بهاء الدین

به احتمال قوی، تاریخ تصدی منصب شیخ الاسلامی شیخ حسین در هرات، سال ۱۵۶۷/۹۷۴ است؛ یعنی زمانی که تغییرات مهمی در سیستم اداری استان خراسان رخ داده بود. شاه طهماسب امارت خراسان را به پسرش شاهزاده محمد (شاه محمد خدابنده ۹۵-۹۸۵/۸۷-۱۵۷۸) داد و امیر قزل باشی به نام یاکان شاه قلی استاجلو (متوفی ۹۸۴/۱۵۷۶) را به عنوان لله او منصوب نمود. ۶۳ قاضی احمد قمی در اثر خود خلاصة التواریخ می نویسد: شاه، شاهزاده را در ۱۰ شعبان ۹۷۴/۲۰ فوریه ۱۵۶۷ به امارت خراسان منصوب نمود و ترتیبات اداری جدید در سال جدید (۱۰ رمضان ۹۷۴/۲۱ مارس ۱۵۶۷) به اجرا درآمد. ۶۴ زمانی که با روایت مظفر الدین به تصدی شیخ حسین در هرات و شاهزاده محمد و سلطان قلی یاکان سازگار است و می توان آن را قبول نمود. ظاهراً شیخ حسین نیز به عنوان بخشی از سیستم اداری جدید به هرات رفته باشد.

بازگشت به قزوین

مظفر الدین گزارش می دهد که شیخ حسین هرات را ترک نمود و به دربار (قزوین) بازگشت و از شاه طهماسب رخصت رفتن به حج را خواست. اجازه ای نیز از شیخ حسین به سید محمد باقر بن شمس الدین استرآبادی (مشهور به میرداماد متوفی ۱۰۴۰/۱۶۳۱) که بعدها یکی از فقیهان برجسته امپراتوری گردید، در ماه رجب ۹۸۳/ اکتبر ۱۵۷۷ در دست است. ۶۵ با وجودی که متن اشاره ندارد که کجا نوشته شده است، اسکندریبیگ گزارش نموده که میرداماد ایام جوانی خود را در مشهد به تعلم گذرانده و تا دوره حکومت محمد خدابنده (۹۵-۹۸۵/۷۸-۱۵۵۷) به دربار نیامده بود. ۶۶ بنابراین می توان نتیجه گرفت که شیخ حسین هرات را در سال ۹۸۳/۱۵۷۵ ترک کرده و به میرداماد در مشهد در راه بازگشت به قزوین اجازه ای داده بود.

حج مکه

شیخ حسین به قزوین آمد و از شاه رخصت خواست تا برای ادای حج در اواخر ۹۸۳/۱۵۷۵ به مکه برود. او می بایست به کاروان حججاج دمشق در شوال ۹۸۳/ ژانویه ۱۵۷۶ پیوسته باشد و مناسک حج را ذی حجه/ مارس همان سال به جا آورده باشد. تاریخ اقامت وی در حجاز تا ۱۸ ذی حجه ۹۸۳/۱۹ مارس

۶۳. احسن التواریخ، ص ۵۳-۵۵۲.

۶۴. قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۲۵۴، ۵۷-۴۵۶.

۶۵. بحارالانوار، ج ۱۰۹، ص ۸۷.

۶۶. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۷، ترجمه انگلیسی، ص ۲۳۴.

۶۷. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۹۰.

۶۸. لؤلؤة البحرین، ص ۲۸.

۶۹. راجر سیوری، منصب خلیفه الخلفاء در دوره صفوی، در مجله JAOS

شماره ۸۵ سال ۱۹۶۵، ص ۴۹۷-۵۰۲.

بوده‌اند؛ فقیه‌ی که نفوذ فوق‌العاده‌ای در ایران در دوره‌ی شاه طهماسب اول و در سال‌های نخست سلطنت شاه طهماسب به دست آورده بود. ۷۳ این توجیه غیرقابل قبول است. بدان روی که قزلباش‌ها صادقانه از محقق‌ثانی حمایت کرده بودند. آنچه که روشن است شاه طهماسب تمایل داشته یا مصلحت را در آن می‌دیده که شیخ حسین را از پایتخت دور کند.

جانشین شیخ حسین حارثی در مقام شیخ الاسلام قزوین

گرچه وقایع نگاران دوره‌ی صفوی در مورد عزل شیخ حسین یا انتصاب جانشین او در مقام شیخ الاسلام قزوین چیزی ننکاشته‌اند، فقیه‌ی که احتمالاً به جای او گمارده شد، سید حسین بن حسن کرکی (زین پس میرحسین کرکی) می‌باشد. ۷۴ از این فقیه با عنوان میرحسین یا میرحسین مجتهد در منابع صفوی یاد می‌شود. ۷۵ و نوه‌ی دخترش محقق‌ثانی است. پدر میرحسین، سید حسن بن جعفر کرکی، ساکن کرک‌نوح، محلی نزدیک بعلبک در لبنان امروزی است؛ محلی که تمام عمر خود را در آن جا به سربرد و در ۶ رمضان ۹۳۴/۴ مه ۱۵۳۰ در همان جا درگذشت. ۷۶ منابع تاریخ تولد میرحسین را ذکر

فرستاده بود، تجلی یافته است: «اگر تو در طلب دنیا هستی به هند برو و اگر آخرت را می‌خواهی می‌بایست به بحرین بیایی و اگر نه آخرت و نه دنیا می‌خواهی در ایران بمان.» شیخ حسین ایران را به عنوان محلی نه‌چندان مطمئن برای زندگی دیندارانه یا کسب شهرت و مکنت دانسته که نه تنها بر تباهی جامعه ایران که بر عدم حمایت کافی شاه طهماسب نیز دلالت دارد. به وضوح آشکار است که شیخ حسین در مناصبش در مشهد و هرات چندین مورد توجه نبوده است. در اغلب نقل‌های مربوط به زندگی او از نگاه محققان شیعی و مطالعات جدید از اهمیت این چرخش که نتایج مهمی نه تنها در شرح حال حسین که در تاریخ دینی-سیاسی صفویه داشته، چشم پوشی شده است. در عوض منابع تأکید دارند که شیخ حسین از حمایت شاه در تمام دوران زندگی‌اش برخوردار بوده و تنها از منصب خود در قزوین به منصبی همانند در مشهد و هرات انتقال یافته است. اخبار اغراق آمیز، بخشش شاه به عنوان دلیلی بر این امر آورده شده است. از این که شیخ حسین به منصب شیخ الاسلامی هرات منصوب گشته بود، این گونه برداشت می‌گردد که بخشش شاه به او پاداش واقعی در قبال خدماتش در مقام شیخ الاسلامی قزوین بوده است. به عنوان مثال سیوری نقل حاوی انتصاب شیخ حسین توسط اسکندریگ را این گونه ترجمه کرده است: «سرانجام او به مقام شیخ الاسلامی ترفیع یافت و در رأس مسائل دینی و فقهی مورد توجه بود و اختیار داشت که به نیابت از حاکم، با اقتدار در کل خراسان و پایتخت استان به خصوص هرات اعمال نفوذ کند.» ۷۰ عبارتی که انتصاب حسین را به فارسی بیان می‌دارد، این است: «مرجوع گشته». یعنی آن که منصب شیخ الاسلامی به او واگذار شده بود و او عهده دار آن بوده است. ۷۱ در هیچ کجا از ارتقای مقام صحبت نشده. تنها محقق‌ی که به این مسأله توجه نموده است، پژوهشگر معاصر لبنانی، جعفرالمهاجر است. مهاجر توضیح می‌دهد که انتقال شیخ به هرات، نوعی تبعید بوده که به واسطه صراحت در بیان امری نامشخص رخ داده بود. ۷۲ در حالی که مهاجر، دلیل واقعی این تنزل را ارایه نمی‌دهد، فرض می‌کند که قزلباش‌ها با ترقی شیخ حسین به وضعیت فقیه قدرتمندی چون علی بن عبدالعالی کرکی (م ۹۴۰/۱۵۲۶) مشهور به محقق‌ثانی مخالف

70. The History of Shah Abbas, 1:247.

۷۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۷۲. المهاجر، الهجرة العاملیه الی ایران، ص ۴۹-۱۴۸. تعبیر مهاجر از آنچه که در این جا بیان شد از جهاتی متفاوت است. مهاجر تنزل مهم مقام شیخ حسین را زمانی می‌داند که وی از مشهد به هرات فرستاده شد نه وقتی که از قزوین به مشهد روانه گردید. مهاجر به خطا می‌پندارد که اشارت به شاهزاده محمد در نقل مظفرالدین به دوره اقامت شیخ حسین در مشهد مربوط است نه هرات.

۷۳. المهاجر، الهجرة العاملیه الی ایران، ص ۱۴۹.

۷۴. در مورد این فقیه بنگرید به: تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۵-۲۱۳، ۳۰۹، ۴۵۸؛ ترجمه انگلیسی آن، ج ۱، ص ۲۰۵، ۲۰-۳۱۸، ۵۰۹-۱۱، ج ۲، ص ۳۳-۶۳؛ الاصفهانی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۷۵-۶۲؛ الحر العاملی، امل الامل، ج ۱، ص ۶۹؛ عبدالنبی القزوی، تسمه امل الامل (قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی، ۱۹۸۷) ص ۲۴-۱۲۳؛ الخوانساری، روفاة الجنات، ج ۲، ص ۱۸-۳۱۲، کارل بروکلیمان، GAS, SII، ص ۵۷۵؛ محسن الامین، اهیان الشیعه، ج ۵، ص ۷۶-۴۷۳؛ آق‌ابزرگ طهرانی، احیاء الدائر، ص ۷۲-۷۱؛ ارجمند، سایه خدا، ص ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۳۶-۷؛ علی مروه، التشیخ بین جبل عامل و ایران، ص ۱۴۰؛ جعفرالمهاجر، الهجرة العاملیه، ص ۲۲۵؛ نیومن، فسانة مهاجرت علما، ص ۱۰۹، پی‌نوشت ۹۴.

۷۵. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۵، ۴۵۸؛ متن انگلیسی، ص ۲-۶۲۱.

۷۶. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۶۷؛ از کتاب نظام الاقوال نوشته نظام‌الدین محمد بن حسین القرشی الساجی (۱۰۳۸-۹۹۸/۱۶۲۸-۱۵۸۹) نقل نموده است.

حسب الفرموده جناب میر، توفیق او را سید المحققین و سند المدققین و وراث علوم الانبیاء والمرسلین، خاتم المجتهدین مرقوم می ساختند. اگرچه علما در این باب سخن داشتند و غایبانه اذعان می نمودند، اما هیچ یک از فحول علما در معرض این گفتگو نتوانستند درآمد. به غایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود. در خدمت حضرت شاه جنت مکان هر عقده ای که هیچ یک از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالی منزلت گشاد نمی توانستند داد، به جناب میر توسل جسته، ملتزمات او در خدمت آن حضرت به اجابت مقرون بود و امداد او به خلق الله خصوصاً گرفتاران حادثه روزگار بسیار می رسید. تصانیف بسیار در فقه و حقیقت مذهب اثنی عشریه و رد مذاهب مبتدعه دارد.^{۸۴}

این شرح حال به زمان های مشخصی اشاره نمی کند و تنها از دوره شاه طهماسب سخن می گوید و خبر می دهد که میر حسین در دوران شاه طهماسب به قزوین رفته بود. همچنین بر طبق این نقل مشخص می گردد که میر حسین نخست در اردبیل سکونت داشته، جایی که وی به عنوان شیخ الاسلام و مجتهد مورد توجه بوده است، چند صباحی قبل از آن که به دربار (قزوین) برود.^{۸۵} میر حسین کرکی باید حدود سال ۹۵۹/۱۵۵۲ به ایران آمده باشد. او اثر خود *دفع المناوأة عن التفصیل والمساوات* را در

نموده اند؛ با این حال او در کرک نوح به دنیا آمده بود و احتمالاً در سال های میانی حکومت شاه طهماسب به ایران آمده است. میر حسین فقیه برجسته ای در قزوین بود و احتمالاً شیخ الاسلام پایتخت در اواخر دوره حکومت شاه طهماسب، دوره سلطنت شاه اسماعیل دوم (۸۵-۹۴/۷۷-۱۵۷۶) و شاه محمد خدابنده (۹۵-۹۸/۸۷-۱۵۷۸) و اوایل حکومت شاه عباس (۱۰۳۸-۹۹۵/۱۶۲۹-۱۵۸۷) بوده است. در اغلب این دوران او عموی مادریش عبدالعالی بن علی کرکی (۹۹۳/۱۵۵۸) را که کم تر در سیاست دخالت می کرد و بیش تر ایام خود را در کاشان می گذراند و به دور از پایتخت بود، تحت شعاع قرار داده بود.^{۷۷} زمانی که شاه طهماسب در صفر ۹۸۴/ مه ۱۵۷۶ در قزوین دار فانی را وداع گفت، میر حسین مسئول غسل وی بود.^{۷۸} میر حسین در دوران کوتاه حکومت شاه اسماعیل دوم در قزوین بود و موضعی مخالف در برابر سیاست سنتی گری شاه در پیش گرفت.^{۷۹} همچنین وی مسئول غسل جسد شاه اسماعیل دوم در رمضان ۹۸۵/ نوامبر ۱۵۷۷ بود.^{۸۰} زمانی که تکه لو و شورشیان ترکمن برای به دست گیری کنترل قزوین در سال ۹۹۴/ ۱۵۸۶ آمده بودند، فرمانده شاملو، اسماعیل قلی خان، میر حسین را همراه هیأتی از نمایندگان برای مذاکره به نزد آن ها فرستاده بود.^{۸۱} زمانی که حامیان شاهزاده عباس به قزوین رسیدند و او را بر تخت نشانند (۹۹۴/۱۵۸۷) میر حسین هیأتی را برای خوشامدگویی به خارج شهر فرستاد.^{۸۲} میر حسین بر اثر طاعون در ۱۰۰۱/ ۹۲-۱۵۹۲ در قزوین درگذشت.^{۸۳} تنها شرح حال نسبتاً کامل و در دسترس از سال های نخستین حیات میر حسین در ایران، نقلی است که اسکندریگ در *تاریخ عالم آرای عباسی* آورده است:

میر سید حسین جبل عاملی دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبدالعالی در زمان حضرت شاه جنت مکان از جبل عامل آمده، مدتی در دارالارشاد اردبیل به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه قیام داشت. بعد از آن به درگاه معلی آمده، *دهوی اجتهاد* می نمود و منظور نظر حضرت شاه جنت مکان گردید. صاحب فطرت عالی و طبع کامل و حافظه عالی عظیم بود. گاهی متوجه فیصل قضایا شرعیه اردوی معلی بود. جمعی کثیر همه روزه به محکمه علیه اش رجوع می نمودند و در اسانید شرعیه، کتاب و ناسخان محکمه

۷۷. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۱۵۴؛ متن انگلیسی، ص ۴۵-۲۴۴.
 ۷۸. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۱۲۳؛ متن انگلیسی، ص ۲۰۵.
 ۷۹. *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۷۲-۷۵ و Walter Hinz, *Schah Esmail II, Ein Beitrag Zur Geschichte der Safaviden, Mitteilungen des seminars fur Orientalische sprachen*, 26 (1933) 19-100 esp:54, 67.
 ۸۰. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۱۵-۲۱۳؛ متن انگلیسی، ص ۲۰-۳۱۸.
 ۸۱. محمود افوشته ای نظنزی، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، تحقیق اشراقی (تهران، ۱۹۷۱) ص ۱۸۳.
 ۸۲. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۳۶۹؛ متن انگلیسی، ص ۵۰۹.
 ۸۳. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۴۵۸؛ متن انگلیسی، ص ۳۲-۶۳.
 ۸۴. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۱۴۵؛ متن انگلیسی، ص ۲۳۳.
 ۸۵. میرزا عبدالله اصفهانی (*ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۶۵) به خطا می نویسد: سید حسین نخست در قزوین سکونت گزید، سپس شیخ الاسلام اردبیل گردید. در تحقیقات اخیر نیز همین نظر افندی بیان شده است. جعفر المهاجر، *الهجرة العاملیة*، ص ۲۲۵؛ نیومن، *افسانه مهاجرت*، ص ۱۰۹، پی نوشت ۹۴. شواهد موجود نشان می دهد که میر حسین نخست در اردبیل اقامت داشته است. به علاوه این که نظنزی به او به عنوان شیخ حسین اردبیلی اشاره کرده، نشانگر این است که وی مدت قابل ملاحظه ای در اردبیل سکونت داشته است. نظنزی، *نقاوة الآثار*، ص ۱۸۳.



آن، اسامی جواهر است و همچون سرفصل های اثر مشهور ادبی عربی، **العقد الفريد**، نوشته ابن عبدربه (م ۳۲۸/۹۴۰) است. کتاب به شاه طهماسب تقدیم شده و ادعا گردیده که به درخواست شاه نگاشته شده است.^{۹۰} حارثی می نویسد: او نام کتاب را **العقد الحسيني** به جهت گرامیداشت نام امام حسین (ع) جد شاه و تبرک جستن از این طریق، نهاده است.^{۹۱}

العقد الحسيني مدرکی است که می تواند اختلاف بین شیخ حسین و میرحسین کرکی را از نظر گاه فقهی تبیین کند. رساله، مواردی از نادرستی دیدگاه های کرکی را به شکل ارجاعات غیرمستقیم دربردارد، که روش متداولی از بحث های فقهی این دوره با معاصران مخالف و رقیب بوده است. مخاطبان آن دوره نمی بایست مشکل چندانی در فهم مقصود این اشارات سرپوشیده داشته باشند که به نحو زیرکانه و کنایه وار حاوی انتقاداتی از میرحسین کرکی بوده است. در ضمن بحث از وسواس حارثی می نویسد که چگونه یکی از اساتید سابق وی شخص مبتلا به وسواس را مورد عتاب قرار داده بود:

و یکی از اساتید ما شخص مبتلا به وسواس را بند می داد و به او می گفت: تو با خدا و رسولش مخالفت می کنی و شیطان را پرستش می کنی؛ بدون آن که فایده ای ببری که ضرر هم می کنی. آن شخص گفت: من چگونه با خدا مخالفت می کنم، در حالی که به او ایمان دارم و شیطان را لعن می کنم؟ سید به او گفت: به

ربیع الاول ۹۵۹/ اواخر فوریه-مارس ۱۵۵۲ تحریر نموده بود. برخی نسخ این اثر به سلطان احمدخان گیلانی (م ۱۰۰۵/ ۱۵۶۶-۶۷) شاهزاده گیلانی و برخی به شاه طهماسب تقدیم شده اند.^{۸۶} از اهدای رساله به احمدخان در گیلان نیز می توان دریافت که او این اثر را در نزدیکی اردبیل نگاشته است. در اردبیل، هفت سال بعد در رمضان ۹۶۶/ ژوئن ۱۵۵۹ او اثر دیگر خود را با عنوان **اللمعه فی امر صلاة الجمعة** به شاه طهماسب اهدا نموده بود.^{۸۷} بدین ترتیب کرکی می بایست در حدود ۹۵۹/ ۱۵۵۲ به ایران آمده باشد و دست کم هشت سالی در اردبیل اقامت داشته و اندکی بعد از ۹۶۶/ ۱۵۵۹ به قزوین رفته باشد. در قزوین وی موفق شد تا توجه شاه را به سوی خود جلب کند و مقامی در دربار به دست آورد. در هیچ جا اشاره نشده که میرحسین کرکی شیخ الاسلام قزوین بوده است، اما از نقل اسکندربیک می توان دریافت که او به عنوان فرد متصدی این مقام در دربار مورد قبول بوده و اعمال عادی و متداول شیخ الاسلام را انجام می داده است. معقول است، از زمانی که شیخ حسین حارثی پایتخت را ترک نمود، میرحسین منصب شیخ الاسلامی را بر عهده داشته باشد. کاملاً طبیعی است که میرحسین جانشین بلافصل و فرد هم نام با شیخ حسین بوده باشد؛ چرا که منابع اشاره ای به انتصاب فقیه دیگری در این دوره در قزوین به مقام شیخ الاسلامی نکرده اند. بر طبق شرح حالی که در قبل آوردیم، دوره تصدی حارثی می بایست تا اواخر ۹۷۰/ ۱۵۶۳ به طول انجامیده باشد و از این تاریخ بعد احتمالاً میرحسین کرکی منصب شیخ الاسلامی را بر عهده داشته است.

رساله العقد الحسيني نوشته شیخ حسین حارثی

تقریباً در همین زمان که شیخ حسین از منصب شیخ الاسلامی قزوین برکنار گردید، او اثری با عنوان **العقد الحسيني** تحریر نمود. این رساله می تواند موجب روشن شدن این مرحله بحرانی از زندگی شیخ حسین و ارتباط وی با جانشینش، میرحسین کرکی گردد.^{۸۸} حارثی این رساله را در ۹ رجب ۹۷۰/ ۴ مارس ۱۵۶۲، تنها در دو مجلس تقریر نموده بود.^{۸۹} اثر بسیار مختصر (۴۵ صفحه در متن چاپی) در مورد وسواس، تردید در انجام اعمال دینی چون غسل و وضو و دیگر مسائل فقهی بحث می کند. این کتاب به بخش های کوچکی تقسیم شده است. اغلب عنوان های

۸۶. میرزا عبدالله اصفهانی، **ریاض العلماء**، ج ۲، ص ۶۷؛ آقابزرگ تهرانی بیان می دارد که این اثر در ۴ ربیع الاول ۹۵۹/ ۲۹ فوریه ۱۵۵۲ نگاشته شده است. آقابزرگ تهرانی، **الذریعه الی تصانیف الشیعه**، ج ۸، ص ۳۳۲.

۸۷. **ریاض العلماء**، ج ۲، ص ۶۶.

۸۸. این اثر با عنوان **العقد الحسيني** به تصحیح سید جواد مدرسی یزدی منتشر شده است. (یزد، چاپ گلپهار، بی تا) حسین حارثی این عنوان را در مقدمه کتاب (**العقد الحسيني**، ص ۳) ذکر نموده و همین را شیخ حر عاملی در **امل الامل**، ج ۱، ص ۷۴-۷۵ بیان نموده است. آن گونه که در قبل ذکر شد، مظفرالدین علی عنوان رساله را **الرساله الوسواسیه** یاد کرده است. میرزا عبدالله اصفهانی عنوان **العقد الطهماسبيه** همراه با نقلی و شرحی از رساله **العقد الحسيني** که خود دیده ذکر کرده است. (**ریاض**، ج ۲، ص ۱۵-۱۱) همچنین افندی اثر دیگری با عنوان **التحفة الطهماسبيه فی المواظف الفقيه** ذکر نموده که از عنوان آن برمی آید از لحاظ محتوی همانند همین کتاب باشد. **ریاض العلماء**، ج ۲، ص ۱۱۷.

۸۹. **العقد الحسيني**، ص ۴۷.

۹۰. همان، ص ۲.

۹۱. همان، ص ۳-۲. گفته شده است که ادعای صفویان در نسب داشتن از پیامبر به واسطه امام حسین (ع) مبتنی بر نسب نامه جعلی آن ها باشد. ر.ک: عادل الوشه، **ریشه ها و تحول منازعه بین هشمانی و صفویان**، ص ۳۴-۳۵.

بر این دارد که اقامه نماز جمعه برای مدتی منسوخ گشته بود.^{۹۷} بحث فقهی نماز جمعه در زمان غیبت امام، موضوع مورد منازعه ای در آغاز دوره صفوی در بین فقهای امامیه بوده است. محقق ثانی رساله ای با عنوان *الجمعه فی الصلاة* در مشهد به تاریخ ۱۰ جمادی الاولی ۹۱۷/ ۱۵ آگوست ۱۵۱۱ نگاشته بود. کرکی در آن رساله بیان داشته بود که اقامه نماز جمعه، وجوب تعیینی ندارد و تنها با حضور مجتهد واجد شرایط می توان آن را به جا آورد.^{۹۸} از این حیث کرکی پیرو شهید اول بود.^{۹۹} کرکی رساله دیگری نیز در همین موضوع با عنوان رساله *صلاة الجمعة* در ۶ محرم ۹۲۱/ ۲۰ فوریه ۱۵۱۵ نگاشته و نظریه مشابیهی ابراز نموده بود.^{۱۰۰} یک نسل بعد در اول ربیع الاول ۹۶۲/ ۲۴ ژانویه ۱۵۵۵ زین الدین عاملی که در جبل العامل به سر می برد، رساله ای در نماز جمعه نگاشت و در آن برخلاف نظر محقق ثانی استدلال کرد و ابراز داشت که برگزاری نماز جمعه در هر شرایطی الزامی است و وجود مجتهد برای اقامه آن الزامی نیست. زین الدین در این اثر به خصوص از محقق ثانی انتقاد کرده بود.^{۱۰۱} و احتمالاً به مخاطبان صفوی هم دوره اش نیز نظر داشته است. با توجه به این که شیخ حسین اندکی قبل از نگارش این رساله در ایران به سر می برد، احتمالاً زین الدین در فرصتی اثرش را از طریق شاگردش ابن العودی جزینی که جبل العامل را به سوی ایران بعد از ۱۰ ذی قعدة ۹۶۲/ ۲۶ سپتامبر ۱۵۵۵ ترك کرده بود، فرستاده باشد.^{۱۰۲}

۹۲. *العقد الحسینی*، ص ۶-۵.

۹۳. به عنوان مثال در اربعون حدیث، شیخ حسین تنها احادیث را از طریق این دو استادش، یعنی سید حسن بن سید جعفر حسینی و شیخ زین الدین بن علی بن احمد عاملی نقل نموده است. ر. ک: حسین بن عبدالصمد عاملی، اربعون حدیث، تصحیح حسین علی محفوظ (تهران، مطبعة الحیدری، ۱۹۵۷) ص ۲؛ *وصول الاخیار*، (قم، ۱۹۸۱) ص ۳۹.

۹۴. *ریاض العلماء*، ج ۲، ص ۶۶.

۹۵. *العقد الحسینی*، ص ۳۱.

۹۶. بسنجید با خبر اسکندریبگ در قبل که بیان داشته بود: شیخ حسین مجتهد بود و در میان همتایان خود به این ویژگی شناخته می شد.

۹۷. *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۱، ص ۱۵۶؛ متن انگلیسی، ص ۲۴۷.

۹۸. مقصود وجوب تعیینی و تخییری است. (مترجم)

۹۹. چاپ شده در علی بن عبدالعالی الکرکی، *وسائل المحقق الکرکی*، ج ۱، تصحیح شیخ محمد حسون (قم، مکتبه مرعشی نجفی، ۱۹۸۹) ص ۷۷-۱۳۶.

۱۰۰. چاپ شده در *وسائل المحقق الکرکی*، ص ۷۱-۱۳۹.

۱۰۱. زین الدین عاملی، وجوب الصلاة الجمعة، چاپ شده در *رسائل الشهید*، قم مکتبه بصیرتی ۹۶-۱۸۹۵، ص ۹۷-۵۰. زین الدین از محقق کرکی با عنوان *المرحوم الشیخ علی در صفحات ۶۵، ۷۰، ۷۶، ۸۴ و ۹۲* یاد نموده و مهم ترین هدف نقد در این رساله همو می باشد.

۱۰۲. *الدرا المثور*، ج ۲، ص ۱۵۱.

خاطر آن که آنچه لازم بوده، خدا و رسول و ائمه معصومین در مورد طهارت و احکام بیان کرده اند و اگر تو آنچه که گفته اند، به جای آوری، کافی خواهد بود؛ اما شیطان به تو می گوید این نادرست یا ناپاک است و آنچه که به تو گفته اند را رها می کنی. پس شیطان را پرستش می کنی و خود نمی دانی. آن فرد توبه نمود و سوسه را به برکت سید ترك نمود.^{۹۲}

حارثی ویژگی مهمی را در این عبارت (بعض مشایخنا من السادة) بیان داشته است. سخن از امام معصوم نشان می دهد که این استاد، عالمی شیعی بوده است و شیخ حسین نیز تنها دو استاد شیعی داشته است: زین الدین عاملی که سید نبوده و سید حسن بن جعفر کرکی که کسی جز پدر سید حسین کرکی نیست.^{۹۳} ظاهراً عبارت به پدر رقیب حارثی اشاره دارد. فرد مبتلا به وسواس احتمالاً خود میر حسین باشد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن عبارت «کان یأدب» ظاهراً از گفته سید حسن در انتقاد از میر حسین سود جسته باشد. در این جا حارثی ممکن است از رقیب جوان ترش به خاطر کبر و رفتار نادرستش نسبت به مشایخ در خرده گیری از لغزش های ناچیز، خرده گرفته باشد.

اشاره غیر مستقیم دیگر به میر حسین کرکی در این رساله ظاهراً *مسألة اجتهاد* باشد. آن گونه که در قبل دیدیم، اسکندریبگ بیان داشته، کرکی به قزوین آمد و ادعا نمود که مجتهد است. توصیف محتوای رساله *اللمعه* کرکی در مورد نماز جمعه، دلالت دارد که طرح این ادعای اجتهاد از سوی کرکی می بایست از اوایل ۹۶۶/ ۱۵۵۹ بوده باشد؛ با بیان این ادعا که تنها با حضور مجتهد می توان نماز جمعه را برگزار کرد.^{۹۴} از سوی دیگر در *العقد الحسینی*، حارثی بیان می دارد که در زمان او مجتهدی نیست: *واحتیاج الیه فی زماننا اکثر ولفقد المجتهد ظاهراً*.^{۹۵} این دلالت دارد که خود او نیز ادعای اجتهاد نداشته، گرچه می توان این گفته وی را حمل بر فروتنی او کرد.^{۹۶} در هر حال متضمن نقد حارثی بر ادعای اجتهاد کرکی است. آن گونه که اسکندریبگ نیز اشاره می کند، معاصران میر حسین چنین ادعای را قبول نداشتند.

شاید بحث از نماز جمعه را نیز بتوان نقدی دیگر بر نظرات کرکی دانست. مظفر الدین و اسکندریبگ هر دو نوشته اند که شیخ حسین حارثی نماز جمعه را در قزوین احیا کرد. این دلالت

تعمیر شیخ الاسلام زین الدین، پایتخت صفویه...

مضر است و خداوند ما و شما و همه مسلمین را از این گونه امور حفظ کند. ۱۰۸

از آن جایی که میر حسین از دیدگاه‌های محقق ثانی در این مسأله حمایت کرده و احتمالاً به همان روش در رساله خود، اللمعه از آن بحث نموده باشد، این مطلب که حارثی بیان می‌دارد، می‌تواند به عنوان حمله‌ای به کرکی، از سوی فقهای معاصرشان تلقی شده باشد. اختصاص بخش قابل توجهی در العقد الحسینی به موضوع نماز جمعه، می‌تواند این تصور را موجب گردد که بخش اعظم رساله، نقض دیدگاه میر حسین کرکی در رساله اللمعه باشد. العقد الحسینی همچنین از موضوع مهم دیگری که در سیاست مذهبی مطرح بوده، سخن می‌گوید و آن مسأله تعظیم به شاه است. نظر حارثی بر این بود که تعظیم به شاه به جهت احترام به وی از نظر فقه اسلامی حرام نیست و مانند بت پرستی نخواهد بود. ۱۰۹ برای اثبات این مسأله حارثی به داستان یوسف در قرآن استناد می‌کند؛ آن جایی که در تعبیر رؤیای یوسف، پدرش آن را به نبوت پیش‌گویی نمود و در انتهای داستان از تعظیم برادران یوسف بر او سخن رفته است. مآخذ معاصر دیگر گزارش می‌دهند که رسم تعظیم به شاه که از زمان حکومت شاه اسماعیل اول انجام می‌شده، به وسیله شاه طهماسب در سال‌های پایانی حکومتش متوقف شده بود. میرزا مخدوم شریفی شیرازی (م ۹۹۵/۱۵۸۷) گزارش می‌کند: در سن هفده سالگی به قزوین آمده بود، بعد از آن که پدرش عبدالباقی به عنوان وزیر شهر منصوب شده بود. ۱۱۰ زمان آمدن میرمخدوم به قزوین حدود ۹۶۴/۱۵۵۷ است و این را از مقایسه مسأله دیگر از شرح حال شریفی و با توجه با تاریخ تولد وی در ۹۴۷/۱۵۴۰ می‌توان دریافت. ۱۱۱ هم‌زمان با رسیدن به

شیخ حسین نیز همانند دوست خود به وجوب تعیین نماز جمعه و عدم اعاده نماز ظهر در صورت برگزاری نماز جمعه اعتقاد داشته است. آن گونه که در قبل ذکر شد، در زمستان ۹۶۶/ ژوئن ۱۵۵۹ سالی بعد از وفات زین الدین، میر حسین رساله‌ای در نماز جمعه با عنوان اللمعه نگاشت و به شاه تقدیم کرد. او از نظر پدر بزرگ خود، محقق ثانی در این موضوع دفاع کرده و از نظر زین الدین به شکل تند و زننده‌ای انتقاد کرده بود. ۱۱۲ در این تاریخ شیخ حسین حارثی هنوز شیخ الاسلام قزوین بود و نماز جمعه را برگزار می‌کرد. انتقادات کرکی جوان از دوست متوفی شیخ حسین (زین الدین) در اللمعه حمله به حارثی تلقی می‌گردیده است. اختلاف نظر بین دو فقیه از ۹۶۶/۱۵۵۹ آغاز شده بود، زمانی که میر حسین هنوز در اردبیل به سر می‌برد.

العقد الحسینی، بحث نسبتاً دقیقی در مورد مسأله نماز جمعه در بردارد. در بخشی از رساله حارثی از دیدگاه زین الدین در این موضوع حمایت کرده و از عقیده محقق ثانی انتقاد کرده است. ۱۱۳ وی خصوصاً از قول به وجوب تخییری (برگزاری نماز جمعه یا به جا آوردن نماز ظهر و عصر به جای آن) و لزوم حضور مجتهد خرده گرفته است. ۱۱۴ او از میر حسین نام نمی‌برد و در عوض به عقیده پدر بزرگ او شیخ علی (محقق ثانی) اشاره می‌کند. گرچه این بدیهی است، آنچه که شیخ حسین از آن انتقاد کرده، عقیده میر حسین نیز بوده است:

هیچ‌یک از فقهای گذشته و حال اعتقاد نداشته‌اند که وجود مجتهد شرط ضروری برای انجام نماز جمعه است، جز شهید اول (محمد بن مکی جزینی) و او نیز تنها در لمعه چنین گفته است و در باقی آثارش با دیگر فقهای امامیه در این نظر هم‌رأی است و وجود مجتهد را ضروری نمی‌داند. با این وجود شیخ علی که خدای وی را رحمت کند، در این مسأله به طریق شهید رفته است ... ۱۰۶

شیخ حسین در لحن تنیدی به نقد دیدگاه‌های محقق ثانی می‌پردازد:

و مسلمین در مسأله وجوب برگزاری نماز جمعه اجماع دارند. پس آیا شایسته است که عاقلی بگوید آن را به خاطر اختلاف سلار و ابن ادریس باید ترك نمود. ۱۰۷ این جز نادانی و کوری و تعصب نیست که برای دین

۱۰۳. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۶۶.
۱۰۴. به عنوان مثال ر. ک: حسین بن عبدالصمد العاملی، العقد الحسینی، ص ۲۷. تاریخ تکمیل در آخرین صفحه چاپی (ص ۴۷) آمده است.
۱۰۵. العقد الحسینی، ص ۳۱-۳۲.
۱۰۶. العقد الحسینی، ص ۲۹ و ۳۲.
۱۰۷. فقیه مشهور شیعی سلار بن عبدالعزیز دلمی (م ۴۴۸/۱۰۵۶) و محمد بن منصور بن احمد بن ادریس حلی (م ۵۹۸/۱۲۰۲).
۱۰۸. العقد الحسینی، ص ۳۲، همچنین، ص ۲۹.
۱۰۹. العقد الحسینی، ص ۶.
۱۱۰. میرزا مخدوم الشریفی شیرازی، التواضی فی الروافض، نسخه خطی Garrett 2629 کتابخانه دانشگاه پرینستون، برگ ب ۱۰۵.
۱۱۱. میرزا مخدوم بیان نموده که وی نخستین حج خود را در سال ۹۷۲/۱۵۶۵ در سن بیست و پنج سالگی به جا آورده است. از این رو می‌توان حدود تاریخ تولد وی را ۹۴۷/۱۵۴۰ دانست. التواضی فی الروافض، برگ‌های الف ۱۳۱-ب ۱۳۰.

از یک رساله فقهی دانست. در حالی که این اثر از امور فقهی و واجبات دینی بحث می کند، به طور غیرمستقیم به آرای میرحسین کرکی حمله می کند. همچنین به نظر می رسد به عنوان عریضه ای به شاه طهماسب نوشته شده باشد؛ جایی که حارثی در عبارات های سرپوشیده از این که مقام او به شخصی که همتراز او نیست، داده شده، شکوه می کند و از شاه می خواهد که در تصمیم خود تجدیدنظر کند یا حداقل به نویسنده مظلوم توجه بیش تری نشان دهد. بخش مهم این رساله ویژگی تمثیلی دارد. این عبارات ها را می توان به عنوان اشاراتی از سوی حارثی به جریان جایگزینی وی تعبیر نمود که در عبارات های سرپوشیده بیان شده اند.

تمثیل، روش مهمی در سنت ادبیات فارسی و عربی است. **حی بن یقظان** نوشته ابن طفیل، **منطق الطیر** نوشته عطار و دیگر آثار تمثیلی مشابه در ادبیات شایع و فراوان بوده اند و حارثی و دیگران در دربار صفوی با آن آشنا بودند.^{۱۱۴} کنایات مبتنی بر استفاده از تلمیح (تعریض و تصریح) جریانی در سرتاسر تاریخ ادبیات عرب بعد از دوره کلاسیک بوده و شیخ حسین و سرش بهاءالدین در بیان کنایات ماهر بودند.^{۱۱۵} ارجاعات شکل ادبی، تعبیر تمثیلی رساله را تأیید می کند. شکل طبیعی تمثیل در متون عربی، اظهار طرخی در سطوح چندگانه در متن است که خواننده به تقلا بیفتد تا معنی نهفته در متن را دریابد. به طور مثال در گویش لبنانی معما یا سخن در لفافه را که پیامی غیرمستقیم در بردارد، اغلب با گزاره های **وشاطر یفهم** همراه است. بهاءالدین، پسر حارثی یکی از آثار متعدد خود را با نام **لغز الزیله** چنین به اتمام رسانده است: **والعاقل یکنیه الاشارة والجاهل لاینتفع بالف عبارة**.^{۱۱۶} **العقد الحسینی** نیز با مضمونی این گونه پایان می یابد و شخص می تواند حدس بزند، مفهوم پنهانی در متن اشاره به مخاطبی دارد که توجه شاه را به خود جلب نموده است:

این آخرین مکتوبی است که به امتثال امر شاه که شکوتش تا قیامت پابرجا بماند، با کمی وقت و درگیری شغلی و پریشانی احوال نگاشته شده است که

۱۱۲. **النواقض فی الروافض**، برگ های ب-الف ۱۰۵.

۱۱۳. همان، برگ الف ۱۰۶-ب ۱۰۵.

۱۱۴. همچنین به عنوان مثال بنگرید به:

Peter Heath, **Allegory and Philosophy in Avicenna (Ibn Sina)**, Philadelphia. univ. of Pennsylvania Press 1992.

۱۱۵. **ریاض العلماء**، ج ۲، ص ۱۰۹، ۱۱۹.

۱۱۶. **دانش پژوه**، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکاة، ج ۲، ص ۴۴.

دربار، او و پدرش مورد توجه قرار گرفتند و در بدو ورود آن ها به نزد شاه، انتظار می رفت که به شاه تعظیم کنند. میرزا مخدوم در تعاقب این تاریخ ثبت نموده که شاه تعظیم به خودش را ممنوع نمود و آن را به اطلاع عموم رساند.^{۱۱۲} میرزا مخدوم تاریخ دقیقی از این مسأله ارائه نموده است، اما این عمل می بایستی بعد از ۱۵۵۷/۹۶۴ و قبل از ۱۵۷۰/۹۷۷ بوده باشد؛ زمانی که میرمخدوم به قزوین برای انجام و عظ بازگشته بود.^{۱۱۳} به هر حال اظهارات میرمخدوم نشان می دهد که تعظیم به شاه امری مهم به موازات نماز جمعه بوده است. تعظیم به شاه می بایستی در دوره شیخ حسین که منصب شیخ الاسلامی پایتخت را بر عهده داشته، انجام می شده است. عملی که قبل از سال ۱۵۶۳/۹۷۰ به نظر می آید، انجامش متوقف شده بود. در هر حال عقیده ای از میرحسین در این موضوع در دست نیست. احتمال دارد که این عبارت نیز نقد دیگری بر نظرات کرکی باشد. چرا حارثی رساله ای در باب نماز جمعه نگاشت و با حرارت از برگزاری نماز جمعه در ۱۵۶۳/۹۷۰ سخن گفته است؛ در حالی که او خود شخصاً نماز جمعه را برگزار می کرده است؟ و چرا او به بحث از مشروعیت تعظیم به سلطان پرداخته و آن را عملی بی اشکال دانسته است؟ واضح است که بحث درباره نماز جمعه و تعظیم به شاه پاسخی به معاوضه وی با میرحسین و تأیید مشی قدیم بوده است. به نظر می آید که حارثی از سنتی که در قدیم بوده، دفاع کرده باشد؛ وضعیتی که دگرگون شده بود و این مدت کوتاهی بعد از برکناری او از مقام شیخ الاسلامی پایتخت بود. به علاوه خرده گیری از عقاید کرکی متضمن این است که میرحسین در برکناری شیخ حسین از منصب شیخ الاسلامی نقشی داشته است. به بیان دیگر از رساله که در رجب ۹۷۰/مارس ۱۵۶۳ نوشته شده، می توان دریافت که حارثی شیخ الاسلامی پایتخت را قبل از آن از دست داده بود و کرکی به جای او بدان منصب گمارده شده بود. کرکی از اردبیل به قزوین آمد و مقام جانشینی حارثی را بر عهده گرفت و سپس تغییرات مهمی در سیاست عمومی دینی انجام داد. جان کلام آن که بعد از این رویدادها بود که حارثی، **العقد الحسینی** را نگاشت.

خواندن خطوط میانی العقد الحسینی

برخلاف این پیش زمینه فقهی نیز می توان العقد الحسینی را فراتر

و آنچه که در ضمیر ما پنهان است، می‌داند. او را حاجب و درباری نیست و ما را به سوی وی و مناجات با خدا و خواستن نیازهایمان از وی در هر زمانی دعوت کرده‌اند. بخشنده‌تر از هر بخشنده‌ای است؛ این بخشش وی را زبانی نمی‌رساند و از زیادی خواسته‌های هر روزمان آزرده نمی‌گردد و ما را به اجابت آن‌ها وعده داده و او آرزنده گناهان ماست. برای خدا دنیا و آنچه که در آن است، از کمترین، کمتر است ... ۱۲۱

اشارات به حاجبان و دربانان پادشاهان دنیوی دلالت دارد که امکان فراهم آمدن گفت و گوی پادشاه برای شیخ حسین دشوار بوده و او در مواردی از دیدار شاه منع شده است. در توصیف متضادی از شیوه عملی پادشاهان دنیوی در قیاس با خدا، این مطلب را با جزئیات بیش تری بیان می‌کند:

ما پادشاهان دنیا را همچون خود، آدمیانی عاجز و محتاج به دیگران می‌بایم. گرچه آن‌ها را در روز حاجبان و دربانان و در شب بستن درهای کاخ و گماردن نگهبانان در اطراف امارت حفظ می‌کند. چون به اندرون روند، به نزد آن‌ها رفتن ممکن نباشد، جز برای بزرگان مردم، آن‌هم به سختی و صرف وقت زیاد و ملازمت خادمان و هدایایی که باید به آن‌ها بدهند تا از بهر آنان اجازه دخول بگیرند. اما مردمان فرودست و متوسط، آن نیز برایشان ممکن نیست. چون پادشاه و الامقام برای آن‌ها پیام فرستد که نزد آن‌ها در روز بعد حاضر گردند تا با شاه سخن گویند و حوائج خویش از او بخواهند تا برآورده کند و برایشان احسان کند، تردیدی نیست که آن مرد از این خواسته به نهایت سرور می‌رسد و برای دیدار با پادشاه بهترین لباس هایش را بر تن می‌کند و ظاهر خود را می‌آراید، چرا که در معرض دید پادشاه قرار خواهد گرفت. دلنشین‌ترین کلام را در ذهن حاضر می‌کند که با بیانش او به پادشاه نزدیک‌تر گردد و چون هم سخنی ملک برای وی مقدور گردد و دمی با شاه سخن گوید، نهایت ادب و حضور ذهن و توجه به عدم انجام خطایی را خواهد نمود. ۱۲۲

راهنمایی برای شاه باشد تا اندیشه صائب وی کمال یابد و فهم ثاقبش از این فزون تر گردد. ۱۱۷

با این گزاره که در قبلش یک بخش کوتاه قرار دارد، رساله پایان می‌یابد. این بخش مهم تمثیلی رساله، در ذیل مورد بحث بیش تری قرار گرفته است. به نظر توجه شاه وی را قادر می‌نمود تا مفهوم نهفته و ضمنی در رساله را بیابد.

در آخر العقد الحسینی، شش بخش قرار دارد که به بحث از اهمیت نماز یومیه، بحث تمثیلی از خدا به عنوان پادشاه پرداخته است. ۱۱۸ تعداد ارجاعات به خدا در اصطلاحات حکومتی چون ملک الملوك، جبار الجبار، رب الارباب و ملك الملوك، ملك الملوك و سلطان السلاطين شایان توجه است. ۱۱۹ خواننده احساس می‌کند که عمداً عنوان شاه با بحث از خدا در هاله‌ای از ابهام قرار داده شده است. عبارت‌های بسیاری از بخش رساله که از جایگاه مؤمن در ارتباط با خدا در قالب ادبی بحث می‌کند، می‌تواند به عنوان تعبیری از روابط حارثی با شاه تفسیر گردد. این عبارت‌ها که پادشاهان دنیوی را با حق تعالی مقایسه می‌کند، در حقیقت به جهت توجه دادن شاه طهماسب، به شیوه‌ای اشاره دارد که شاه می‌بایست با شیخ حسین انجام می‌داد و به نحوی است که ذهن را به دشواری به سوی خود جلب می‌کند. به نظر در این عبارت حارثی در مقام مخاطبی از شاه تقاضای نموده و از وضع ناگوارش گله نموده است:

هنگامی که برای کسی مجالست و گفت و گو و همدمی با پادشاهی عظیم‌الشان مقدور گردد و بتواند از وی خواسته هایش را طلب کند، آن را نعمتی و فخری بزرگ بر شمرده و بدان سبب به نهایت شادی و سرور می‌رسد. ۱۲۰

هرچند این عبارت در بخش مقایسه شاه با خدا بیان شده، تأکید بر شرف حاصل از مصاحبت شاه، تردیدی برای مخاطب برجا نمی‌گذارد که حارثی در این جا به رفتار نادرست شاه اشاره دارد. ظاهراً حارثی در جلب حمایت شاه مشکلی داشته است. توصیف خدا در عبارت ذیل به نظر می‌رسد که به عنوان تحریک احساس گناهکاری شاه که در شمار پادشاهان دنیوی آمده، نشانی از ناکامی حارثی در به دست آوردن حمایت شاه باشد:

ما ملك الملوك و سلطان السلاطين را این گونه می‌بایم که همواره با ماست و ناظر بر ما، سخنان ما را می‌شنود

۱۱۷. العقد الحسینی، ص ۴۶.

۱۱۸. همان، ص ۴۵-۴۶.

۱۱۹. همان، ص ۳۸-۴۵.

۱۲۰. همان، ص ۳۸-۴۱.

۱۲۱. همان، ص ۴۱.

۱۲۲. همان، ص ۴۴.

سرور و شادی فرا خواهد گرفت. ۱۲۴

در دنباله عبارت حارثی از شاه می خواهد که وی را به منصبی بگمارد:

زمانی که پادشاه بزرگ، شخصی را به خدمت امر کند، آن شخص به نهایت سرور و ابتهاج دست می یابد و بدان فخر می کند و آن خدمت را با رضایت کامل انجام می دهد و در آن راه تمام تلاش خود را می کند و آنچه را که برای او ممکن است، انجام می دهد تا در دل ملک یقینی نیکو و حسن ظنی نسبت به خودش بدید آورد. گرچه پادشاه بنده ای چون بندگان ناتوان خداست، او نمی تواند به خود سود رساند؛ مگر خدا بخواهد و اگر شخصی را به ولایت جایی فرستد چه بسا در آن هلاک وی باشد، زیرا پادشاه غیب نمی داند و توان دور نمودن ضرر را از خود نیز ندارد، چه این که بتواند از فردی دیگر شری را دفع کند و اگر به آن فرد خیری برساند که هلاک وی نیز در آن نباشد، آن امری حقیر و اندک بهره ای از دنیاست که فانی و زودگذر است. ۱۲۵

اشاره به ولایت احتمالاً اشاره یا پیشنهادی بیان شده به شاه باشد. در مقام خواننده ای به عنوان مثال میرزا عبدالله افندی (متوفی حدود ۱۱۳۰ / ۱۷۱۹) ظاهراً احساس نموده که العقد الحسینی رساله ای عادی و ساده در موضوعات فقهی نباشد. افندی شرح می دهد که شیخ حسین در ضمن رساله مواعظی به شاه طهماسب بیان داشته و بیان می کند که رساله به نحو مفصلی به رد و سواس می پردازد، چرا که شاه طهماسب بدان مبتلا بوده است. ۱۲۶ احتمالاً به همین دلیل بوده که شیخ حسین به تفصیل از و سواس بحث کرده است. در رساله از بی اعتباری و سواس سخن گفته به این دلیل که علت اصلی عزل وی همین بوده باشد و در پوشش انتقاداتی از شاه آن را بیان داشته است. شاه به واسطه تردیدهایی به شک افتاده بود. به این دلیل می بایست تجدیدنظری در تغییرات اخیر در سیاست و رفتارش با حارثی می نموده است. لفظ و سواس گرچه معانی دیگری نیز دارد که احتمالاً مرتبط با عزل حارثی باشد، احساس تردید به واسطه و سواس معمولاً به عنوان پرستش شر، خصوصاً شیطان ذکر شده است. ۱۲۷ تأکید

اشارات به صبر طولانی، رشوه و دیگر موارد، به کوشش هایی اشاره دارد که فرد می بایستی انجام دهد تا بتواند با پادشاه دیدار کند و نشانی است از این که تلاش های حارثی برای دیدار با شاه ناموفق بوده است. با تأمل در اجتناب از بیان فخرآمیز، حارثی شیوه ای دیگر در پیش می گیرد و آن یادآوری وفاداریش به شاه و عذر از قصوری که ممکن بوده در رفتارش بوده باشد. حارثی می نویسد:

اگر دو خدمتکار غیر صالحی در خدمت پادشاه باشند و به آداب خدمت ناآگاه و جاهل باشند، پادشاه را سزده که آن ها را ارشاد کند تا به نیکی سخن گویند و بر ایشان خرده گیرد تا به شایستگی خدمت کنند. پس چون هریک از آن ها چنین کند، بایستی پادشاه او را نزدیک خود کند و جامه رضا و قبول وفاداری بر تن او کند و در خدمتش گیرد و شرف حضور در محضر شاه و مجالست و گفت و گو در همه وقت را بیابد. شک و تردیدی نیست که آن بنده بدان جهت به نهایت سرور و فخر دست می یابد و در خدمت به شاه تمام نیرو و کوشش خود را می کند و از مولای خود اگر عاقل و رشید باشد، تشکر می کند. تردیدی نیست اگر در خدمت کوتاهی کند و یا در انجام او امر قصور ورزد و انجام امور را به تأخیر اندازد. نادان و غیر رشید بر شمرده شود و سزاوار عزل و اهانت است. ۱۲۳

به نظر می رسد در این جا حارثی قصد بیان این را داشته باشد که اگر او خطایی داشته و قصوری در خدمتش بوده، شایسته عزل است، اما اگر او حداکثر تلاش خود را در خدمت به شاه نموده باشد و خطایی نیز نداشته باشد، دیگر آنچه که رخ داده، ناشی از ضعف آدمی است؛ چرا که وی بهترین رفتارها را انجام داده است. حارثی مکرراً خواسته هایش را تظلم وار بیان می دارد و احتمالاً به عزل خود و برکناری از منصبش اشاره دارد و از شاه می خواهد که اقدامی در جهت رفع وضع موجود انجام دهد. گرچه به نظر نمی رسد که به شاه پیشنهاد کند که در تصمیمش تجدیدنظر کند، اما به ایما و اشاره می گوید که شاه می بایستی به کرم خود راه دیگری در پیش گیرد:

پس اگر خواسته های وی را برآورده کند و به او عطیه ای از عطایای سال زودگذر دنیا بدهد، آن بنده را غایت

۱۲۳. همان، ص ۴۳-۴۴.

۱۲۴. همان، ص ۴۲-۴۳.

۱۲۵. همان، ص ۴۰.

۱۲۶. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۷.

۱۲۷. بنگرید به قرآن، سوره هفتم، آیه ۲۰؛ سوره بیستم، آیه ۱۲۰؛ سوره

۱۱۴، آیه ۴-۵.

بزرگ‌ترین شکوه او بود. زان پس وی مترصد فرصتی برای گفت و گو با شاه بود تا علت این بی‌مه‌ری‌ها را جویا شود؛ گرچه برای مدتی گروه‌های مختلفی از مقامات دربار از این کار جلوگیری کرده بودند. العقد الحسینی عرض حالی است از شیخ حسین حارثی به شاه. او از شاه می‌خواهد که دمی با وی بنشیند تا وضع خود را بازگوید. زمانی که حارثی نتوانسته بود مقام شیخ الاسلامی قزوین را به دست آورد، سعی نمود تا شاه را بر آن دارد که وی را به منصبی دیگر بگمارد. به همین دلیل حارثی اندکی بعد به مقام شیخ الاسلامی مشهد منصوب گردید. ظاهراً شاه طهماسب متفطن این نکته شده بود که شهر قزوین آن قدر برای حارثی و کرکی بزرگ نباشد. از نظر تاریخی عزل از مقام شیخ الاسلامی پایتخت صفویه نادر بوده است. اگر دو یا چند فقیه شایسته مقام شیخ الاسلامی بودند، ظاهراً یکی از آن‌ها کنار نهاده می‌شد. میرزا قاضی علی شیخ الاسلام اصفهان در میانه قرن هفدهم توسط شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲/۱۰۴۲-۱۶۴۲) در ۱۰۵۵/۶-۱۶۴۵ عزل شده بود.^{۱۲۹} عمده متصدیان این مقام کسانی چون میرمحمدباقر داماد (م/۱۰۴۰/۱۶۳۱) و محمدباقر مجلسی (م/۱۱۱۱/۱۶۹۹) بوده‌اند و تا زمانی که در قید حیات بودند، عهده‌دار آن منصب بوده‌اند. تنها شیخ الاسلام قزوین که توانسته بود مقام خود را حفظ کند، احتمالاً کرکی بود که در تمام دوره شاه اسماعیل دوم، با وجودی که هم شاه و صدرش، میرمخدوم شریفی، او را مزاحم خود می‌دانستند، مقام خود را حفظ کرده بود.^{۱۳۰}

دلایل احتمالی عزل شیخ حسین حارثی

حارثی برای چه برکنار گردید و کرکی چگونه به جای او قرار گرفت؟ به رغم آن که جزئیات اندکی در شرح حال حارثی و میرحسین کرکی در نوشته اسکندریبگ موجود است، می‌تواند برخی شرایط حاکم بر عزل شیخ حسین را روشن کند.^{۱۳۱} تفاوت آشکاری بین دو عبارت وجود دارد. ارتباط بین حارثی با استاد میرزش، زین‌الدین عاملی به عنوان ویژگی مهمی ذکر شده

بر سواس در العقد الحسینی می‌تواند بیانگر این باشد که از نظر حارثی مسئول عزلش زمزمه و سوسه‌گری بوده که به طریقی رضایت شاه را به خود و بر ضد حارثی جلب کرده است. عبارتی که در پی خواهد آمد، این فرض را در قالب شرح نزاع بین عمرو و زید تأیید می‌کند که در سنت نحو عربی در عصر شاه طهماسب مطرح بوده است.

اگر زید به نزد عمرو برود و با او سخن بگوید و وی را مورد خطاب قرار دهد و پند دهد و نصیحت کند و آنچه را که نمی‌داند به وی بیاموزد و چون عمرو نپذیرد و به او اجازه سخن گفتن ندهد و به وی توجه نکند و زمانی که زید سخن می‌گوید، او به امور حقیر دنیوی مشغول گردد و کلام شخص دیگری که در مرتبه پایین‌تر از زید است، گوشش دهد، شکی نیست که زید خشمگین و غضبناک گردد و عمرو را ادب کند و چه بسا با او اصلاً سخن نگوید و اگر قادر گردد او را خوار کند.^{۱۲۸}

به نظر می‌رسد که حارثی در این فراز از شاه به خاطر نشیندن نصیحت‌هایش و گرایش به شخص‌فروتری که احتمالاً میرحسین کرکی یا شخص دیگری در دربار بوده، انتقاد کرده است. خواندن العقد الحسینی در این شکل نه تنها برخی از محتویات آشفته و بی‌ربط و استفاده‌های مکرر از شیوه‌های بلاغی را تبیین می‌کند، که موجب روشن شدن این مرحله از زندگی حارثی نیز می‌گردد.

سبک ارجاع و اشارات غیرمستقیم رساله گرچه امکان استفاده از اسناد تاریخی را در تحلیل محتوایش دشوار می‌کند، با این وجود می‌تواند، مأخذی بر اساس محتویاتش قرار گیرد، در چارچوب تفسیری که شرح داده شد و در قبل مورد تطبیق قرار گرفت. رساله نشان می‌دهد که حارثی مقام خود یعنی شیخ الاسلامی قزوین را با نارضایتی رها کرده است. او از مقام خود به وسیله شاه عزل شده بود و کرکی به فاصله کوتاهی قبل از رجب ۹۷۰/۹۷۰ مارس ۱۵۶۴ به جای او منصوب شده بود که با شرح حال ارائه شده در قبل نیز مطابقت دارد و تقریباً تاریخ عزل و نصب این منصب است.

شیخ حسین حارثی شیخ الاسلام قزوین از ۹۶۳/۱۵۵۶ تا ۹۷۰/۱۵۶۳ بود و میرحسین کرکی احتمالاً شیخ الاسلام قزوین از ۹۷۰/۱۵۶۳ تا زمان مرگش در ۱۰۰۱/۱۵۹۳. عزل حارثی

۱۲۸. العقد الحسینی، ص ۳۸.

۱۲۹. ولی قلی بن داود قلی شاملو، قصص الخاقانی، تصحیح سید حسن سادات ناصری (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۹۹۲) ص ۹۶-۲۹۵.

۱۳۰. به عنوان مثال بنگرید به ریاض العلماء، ج ۲، ص ۷۲-۷۵.

۱۳۱. شرح حال حسین در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۶-۱۵۵؛ متن انگلیسی، ص ۴۸-۲۴۷؛ شرح حال میرحسین کرکی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ متن انگلیسی، ص ۲۳۳.

عموماً ارجاع به وی به این نام بوده است. به منظور دریافتن ربط برخی نظرات راجع به مقام شیخ الاسلامی می توان از اثر مختصر سلوک الملوك، نوشته فضل الله بن روزبهان خنجی (م ۹۲۷/۱۵۲۱)، فقیه سنی که از اصفهان به ماوراءالنهر در اوان برآمدن صفویان گریخت و به نام امیر ازبک عبیدالله خان (م ۹۴۶/۱۵۴۰) در بخارا در ۹۲۰/۱۵۴۱ نگاشته بود، مدد جست. این اثر حاوی بحث های نظری در مورد نهاد شیخ الاسلام در دوره صفوی است و متنی سنی است که در ماوراءالنهر حدود نیم قرن قبل از رویدادهای مورد بررسی نگاشته شده بود. این بررسی می تواند موجب روشن شدن دیدگاه ها راجع به نهاد شیخ الاسلام در دوره معاصر با صفوی گردد. ۱۳۲ خنجی ضمن ارائه طرحی به سلطان برای نشان دادن تعهد وی به فقه به جهت افزایش اقبال مردم به او تأکید می کند که کسی باید به مقام شیخ الاسلامی منصوب گردد که فقیهی باشد که از او اعلم تر و توانا تر در قلمرو یافت نگردد. ۱۳۳ به نظر می رسد تعهداتی مشابه نیز در مورد صفویان در کار بوده است. شاه طهماسب می بایستی تحت فشار بوده که منصب شیخ الاسلامی را به فقیه شناخته شده ای بدهد که اکثر فقهای امپراتوری او را همراهی می کردند. بدین ترتیب شاه طهماسب نمی توانست از ادعای برتری کرکی چشم پوشی کند. ارجمند نظر داده است که استفاده از عنوان خاتم المجتهدین یا مجتهد زمان تنها در مورد سه فقیه بوده است: محقق کرکی، فرزندش عبدالعالی و نوه اش میرحسین که نشان از تلاش ناموفق شاه در نهادینه نمودن بالاترین منصب دینی در دولت صفویه تحت این نام دارد. انتصاب میرحسین به مقام شیخ الاسلامی، انتخابی صوری نبود و او می توانست از این لقب در امضای اسناد دولتی استفاده کند. ۱۳۴ این القاب متضمن ادعای سیادت و برتری فقهی او بود. با این حال این پرسش قابل طرح است که آیا این عناوین از طرف شاه به عنوان نشانی از تصدی مقامی اداری اعطا می شده، یا این که تنها نشانه ای از تأیید حکومت بوده است؟ از نوشته اسکندریبگ چنین برآید که کرکی خود این عناوین را برای خود ادعا کرده است. همانند عنوان های جدید در جامعه شیعی، چون آیه الله العظمی یا مرجع تقلید. احتمالاً

۱۳۲. سلوک الملوك، تصحیح محمدعلی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۹۸۳، ص ۹۳-۱۰۰.

۱۳۳. سلوک الملوك، ص ۹۳، ۹۹.

134. Arjomand, *The Mujtabid of The Age and The Mullah-bashi; An intermadite stage in The Institutionalization of Religion authority in Shiite Iran*, in: Ajomand (ed), *Authority and Political Culture in Shiism* (Albany 1988) 80-97, esp:81-84.

است. در حالی که به هیچ یک از اساتید میرحسین کرکی اشاره نشده است. حارثی مجتهدی جامع شرایط و مشهور بود؛ در حالی که کرکی دعوی اجتهاد داشت. فقهای معاصر، حارثی را به عنوان مجتهدی نامور می شناختند، ولی در اجتهاد میرحسین سخن داشتند. حارثی را شاه به پایتخت فرا خوانده بود، در حالی که کرکی خود به قزوین آمده بود. چنین برمی آید که اسکندریبگ به نوعی نگاهی هم دلانه به حارثی نسبت به کرکی داشته است.

در حالی که اسکندریبگ به جایگاه والای آن دو در دربار اشاره دارد، به تصریح از منصب شیخ الاسلامی قزوین که هر دوی آن ها عهده دار آن بودند، سخن نمی گوید و در مورد هر دو رقیب تنها یک منصب را بر شمرده است. اسکندریبگ تنها به دوره انتصاب کرکی به مقام شیخ الاسلامی اردبیل و شیخ حسین در هرات اشاره نموده است. گرچه عدم ذکر دیگر مناصب می تواند ناشی از عدم توجه یا آگاهی از جزئیات باشد، شاید هم بتوان حدس زد که عمدتاً برای اجتناب از سخن از نزاع مستقیم میان آن دو بوده باشد. با این حال متن اشاراتی به رقابت این دو دارد. جایی که اسکندریبگ خاطر نشان می کند: فقهای معاصر (میرحسین) دعوی اجتهاد وی را نپذیرفته بودند. حارثی نیز می تواند یکی از همین فقها باشد، اگر سردهسته آنها نبوده باشد. خبر اسکندریبگ که هیچ یک از فحول علما در معرض این گفت و گو نتوانستند درآمد، می تواند اشاره صریحی به خود حارثی باشد که مقام شیخ الاسلامی قزوین را زمانی که کرکی به پایتخت آمده بود، بر عهده داشت. به نظر می رسد که اسکندریبگ در این جا می خواهد به ابعاد جدلی بین کرکی و حارثی اشارتی داشته باشد. اسکندریبگ چند نکته در مورد کرکی بیان داشته که می تواند به چرایی و چگونگی عزل حارثی پاسخ دهد. او تأکید کرده که کرکی ادعا داشت که مجتهد است و دیگر فقها مجبور شده بودند به این ادعای وی تن در دهند؛ حال آن که دعوی او را قبول نداشتند. دعوی اجتهاد کرکی را می توان از عنوان خاتم المجتهدین که وی برای خود استفاده می نمود، دریافت. این عنوان نشان دهنده این است که ادعای کرکی تنها برای مشروعیت یابی انجام امورات دینی نبوده، بلکه نشانی از ادعای برتری وی بر دیگر فقهای معاصر امپراتوری است. این که وی به میرحسین مجتهد، مشهور بوده، متضمن این است که

انجام دهند. شاه طهماسب پایتخت را به قزوین، به دور از تبریز و مرز عثمانی انتقال داد و به نظر می‌رسید که تصمیم گرفته بود در آن جا بماند و تمایلی به لشکرکشی بر ضد عثمانی نشان نمی‌داد. این هشداری به قزلباش‌ها از سوی وی بود که سبک حکومت مغولی-ترکی را در نگهداری نیروی نظامی رها کرده بود. در پی تغییرات انجام شده از زمان قرارداد آماسیه، تمایل به کاستن قدرت و نفوذ قزلباش‌ها در امپراتوری بود و می‌بایستی این موضوع علت برخی نارضایتی‌ها گردیده باشد. میرحسین کرکی به واسطه ارتباط با قزلباش‌ها در دوره اقامتش در اردبیل به عنوان شیخ الاسلام قبل از آمدن به قزوین ارتقا یافته بود. میرمخدوم که اثر خود را در جمادای الثانی ۹۸۷ / آگوست ۱۵۷۹ تکمیل کرده، اشاره می‌کند که کرکی سرسخت‌ترین دشمن او، از حمایت پر شور قزلباش‌ها برخوردار است:

و نواده ابن عبدالعالی (محقق ثانی) به دور از هدایت و گمراه است. فقهای شیعه به اتفاق آرا توافق دارند که او بیش از حد در ظاهر، منس و عقاید و اعمال منحرف است. شخصی خام و بیش‌ترین شرگناهش، مخالفت تند در امور جزئی با مسخالفانش است. او جز رساله‌هایی که در آن گفته است تمام فرق مسلمین جز اثنی عشریه کافر هستند، چیزی ننگاشته است. ۱۳۷ در نتیجه چنین تعصبی سران قزلباش بدو اقبال نمودند. تا به امروز نیز او در میان آن‌ها مجتهدی مطلق شناخته می‌گردد؛ به رغم نداشتن دانش و تقوا. افزون بر دو هزار فتوای بی‌اساس که هیچ کس جز او نداده، در میان مردم اشاعه داده است. آن‌ها نه تنها فتوای او را به عنوان حجت می‌پذیرند که حتی قضاوت در مورد زنان و اموالشان را به این شخص منحرف و فضول واگذار می‌کنند کسه او به آن‌ها به دلیل بی‌دانشی آسیب می‌رساند. ۱۳۸

۱۳۵. ارجمند اشاره دارد که میرحسین به عنوان شیخ الاسلام مراسم تاج گذاری شاه صفی را در ۱۶۲۹/۱۰۲۸ در اصفهان بر عهده داشته و در وقایع نگاری خلاصه السیر دوبار از وی به عنوان خاتم المجتهدین یاد شده است. ر. ک: ارجمند، سایه خدا و امام پنهان. ص ۱۴۴؛ محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، خلاصه السیر، تصحیح ایرج افشار، (تهران، انتشارات علمی، ۱۹۸۹) ص ۹۶، ۱۲-۱۱۱.

۱۳۶. سلوک الملوک، ص ۹۲.
 ۱۳۷. سید حسین تنها یک کتاب در این مورد ننگاشته است، بلکه آثاری چند تحریر نموده است. ر. ک: آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، احیاء الدال من القرن العاشر (تهران، دانشگاه تهران، ۱۹۸۷) ص ۷۲.
 ۱۳۸. اللواقض فی الروافض، برگ الف ۱۰۲.

این عناوین نشانگر موقعیت بالا در روابط غیررسمی سلسله روحانیت شیعی و نشانی برای افراد عادی شیعی در تفکیک نمودن از صاحب منصبان حکومتی بوده باشد. محتمل‌ترین است که از میانه قرن شانزدهم به بعد فقهایی که به عنوان برترین فقیهان امپراتوری شناخته می‌شدند، شایسته انتصاب به مقام شیخ الاسلامی پایتخت دانسته می‌شدند. همان‌گونه که در قرن هفدهم چنین بود.

فقیهی که به دلیل اعلیّت، شناخته می‌بود، می‌توانست به عنوان خاتم المجتهدین مورد خطاب قرار گیرد؛ گرچه این اصطلاح معنای یک منصب حکومتی را نداشته است. بدین ترتیب از محمدباقر داماد هم زمان با انتصاب به شیخ الاسلامی اصفهان با عنوان خاتم المجتهدین در ۱۰۳۰/۱۶۲۰ یاد شده است. ۱۳۵ اسکندریبگ تأکید دارد کرکی خطیب ماهری بوده است. به همین دلیل بود که هیچ کس نمی‌توانست در مجادله ادعای او را رد کند. بحث خنجی به این نکته نیز اشارت دارد و نشان می‌دهد که روش عادی برای شناخت ماهرترین فقیهان زمان مناظره بوده است. ۱۳۶ خنجی بدگمانی‌های نسبت به شناخت فقیه اعلم از این طریق بیان نموده است؛ چرا که اکثر فقهای ایام او به سوی فلسفه پیش از علوم دینی تمایل داشتند و با این زمینه در منطق و جدل آن‌هایی که در این دو علم تحصیل یافته تری کرده بودند، در مناظره بر فقیهانی که در فقه مهارت یافته بودند، پیشی می‌جستند. به همین دلیل او پیشنهاد می‌کند حاکم می‌بایستی کسی را که در موردش چون و چرایی نیست، به مقام شیخ الاسلامی برگزیند. در نگاه اسکندریبگ فقهای برجسته نمی‌توانستند با کرکی علناً مناظره کنند. این معقول است که فرض کنیم وقتی کرکی به قزوین آمد، او و حارثی مناظره‌ای در دربار داشته‌اند و کرکی در آن بر حارثی فائق آمده باشد. براساس منابع دیگر آشکار می‌شود که کرکی حمایت قزلباش‌ها را همراه داشته است که هر دو تمایلاتی ضد عثمانی داشتند. در هفت سالی که از امضای قرارداد تحقیرآمیز آماسیه می‌گذشت و براساس آن بخش‌های وسیعی از آذربایجان به عثمانی واگذار شده بود، قزلباش‌ها از مرکز سنتی خود در اردبیل دور شده و از دسترسی به تیول ارزشمند خود محروم شده بودند. قزلباش‌ها نتوانسته بودند بر ضد دشمنان سنتی خود عملی

زمانی که این خبر بدان اشاره دارد، دوره بعد از عهد حکومت شاه اسماعیل دوم است. این آشکار است که کرکی نفوذ خود را با حمایت قزلباش ها از مدتی قبل به دست آورده بود. بر طبق نوشته میرمخدوم، قزلباش ها میرحسین را به عنوان مجتهدی پذیرفته بودند و از او اطاعت می کردند، چرا که تعصب او را پسندیده بودند. کرکی به جهت دیدگاه های ضد سنی و افراط هایش در این مسأله مشهور بود. او در فتوای فقهی خود بیان داشته بود که سنیان بی اعتقادند و ذبایحی که آن ها بکشند، ناپاک است. همچنین اثری با عنوان **دعامة الخلاف فی کفرامة اهل الخلاف** نوشته بود. ۱۳۹ به علاوه تعصب به نظر می رسد که میرحسین حمایتی گسترده در بین عوام یافته بود. دوهزار فتوایی که میرمخدوم ذکر کرده، حتی اگر اغراق آمیز باشد، نشانی از حمایت گسترده عوام از اوست. عدم رضایت قزلباش ها نسبت به سیاست شاه در گرایش به عثمانی از ۱۵۶۲/۹۶۹ آغاز شده بود؛ یعنی زمانی که شاه بایزید، شاهزاده عثمانی را که بر ضد پدرش سلطان سلیمان شوریده بود و به عنوان پناهنده به دربار صفویه در ذی القعدة ۹۶۹/۲۳ و لای ۱۵۶۲ آمده بود، برگرداند. بعد از گذراندن تقریباً دو سال به عنوان مهمان شاه، شاهزاده بایزید و چهار پسرش به سلطان سلیمان مسترد شدند، و در محل استرداد خفه شده بودند. ۱۴۰ آشکار است که شاه این عمل را انجام داده بود تا صلح با عثمانی ها را حفظ کند. ولی بسیاری به این عمل سیاسی واقع گرایانه، به عنوان کاری ناجوانمردانه که ناقض ایمان بود، نگاه می کردند. مهم تر احتمالاً قزلباش ها بودند که این عمل را به عنوان امتیازی تحقیر آمیز که موجب بر باد رفتن فرصت مناسبی برای حمله به سلطان سلیمان با استفاده از اتحاد با شاهزاده بایزید، همان گونه که عثمانی ها از برادر عاصی و روبر تافته شاه طهماسب، القاص میرزا در رأس سپاهی در حمله به ایران در سال ۱۵۴۸/۹۵۵ استفاده کرده بودند، تلقی می کردند. در این موقعیت خاص میرحسین کرکی فرصت ابراز وجود یافته بود. شاه طهماسب به منظور دوری از رویاروی، بعد از واگذاری امتیازات غیر مردمی به عثمانی ها تصمیم گرفت، به عنوان تاکتیکی انحرافی یا حداقل تسلیم در برابر فشار قزلباش ها و مردم در سطح عمومی، حملات عقیدتی به دشمنان صفوی را به عنوان یک راه مناسب برگزیند. برای انجام این کار شاه میرحسین را برگزید که از سوی قزلباش ها حمایت می شد و به واسطه داشتن دیدگاه های افراطی شناخته شده بود و سخنگوی دیدگاه های آنان بود. در هشت ماه آخر همان سال میرحسین به منصب شیخ الاسلامی پایتخت منصوب گردید و حارثی برکنار گردید. تأسیس منصب

شیخ الاسلامی در پایتخت صفویه به عنوان اداره ای خاص که به وسیله فقیه برجسته آن زمان تصدی می شد، تلاشی در جهت به قاعده در آوردن ارتباط دولت و شاه و طبقه در حال رشد فقهای شیعی در امپراتوری بود. شکل گیری این منصب از قرن هفدهم با ظهور شیخ الاسلام برجسته اصفهان نباید دانسته شود بلکه از حدود ۱۵۵۲-۳/۹۶۲ با انتصاب شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی به عنوان شیخ الاسلام قزوین باید در نظر گرفته شود. بعد از امضای قرارداد آماسیه، شاه طهماسب احتمالاً خواسته بود که در رقابت در سطح عقیدتی با عثمانی ها از منصب شیخ الاسلام، همانند عثمانی ها به شکل متقابلی استفاده کند. ممکن است شاه تمایل داشته فقیه ای را به منصب شیخ الاسلامی بگمارد که بتواند سخنگوی مخالف با فقیه متنفذ عثمانی ابوسعود افندی (ملا ابوسعود بن محمد بن مصطفی عمادی م ۹۸۲/۱۵۴۷) باشد که منصب شیخ الاسلامی استانبول را از ۱۵۴۵/۹۵۲ تا ۱۵۷۴/۹۸۲ عهده دار بود و فتاوی تند بر ضد صفویان و قزلباش ها داده بود. ۱۴۱ انتصاب دو فقیه عاملی ذکر شده توسط شاه طهماسب به این منصب پرنفوذ به عنوان نشانه ای از اثر تبلیغات عثمانی و عقیدتی آن ها است. می توان فرض کرد که شاه طهماسب فرصتی می جست تا فقیه ای که حمایت قزلباش ها را داشته و نزد مردم به عنوان خطیب ماهری شناخته شده بود، به این مقام منصوب کند. میرحسین کرکی با موضع ضد سنی و تحریکات سیاسی اش درست مانند پدر بزرگش محقق ثانی بود و از این نظر فراتر از عمومی کناره گرفته اش عبدالعالی کرکی و از رقیب ملایم ترش شیخ حسین حارثی، می توانست در این وضعیت عقیدتی عمل کند. ۱۴۲

۱۳۹. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۶۷-۶۸.

۱۴۰. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۵۳۵.

۱۴۱. در مورد این فقیه ر. ک.

R. C. Repp: *The Mufti of Istanbul: A study in The Development of The Otteman Learnd Hirarchy* (London, 1986), 272-96.

در مورد فتاوی او بر ضد قزلباش ها ر. ک.

Elak Eberhard, *Osmaisehe Polemic gegen die Safawiden in 16 jahrhundertnach arabischen Handschriften*, (1970) 50-51.

۱۴۲. این مطلب توسط Rula Jurdi Abisaab پیشنهاد شده است. ر. ک.

Safavid Propaganda and The Role of Amili Scholars in Iran, Middle East Studies Association conference Phoenix, Arizona, November 1994.

تحریر بازنگری شده ای از مقاله وی در مجله Iranian Studies منتشر خواهد شد.